



جاودانگان انقلاب

گزارشی تحلیلی و آماری از شهدای ۶۰ روز
اول انقلاب زن زندگی آزادی



KJAR

کمیته تحقیقاتی کزار



www.kjar.online.com



@kjar_2014



@kjaar2014



kjardiplomasi@gmail.com



kjarOnline



kjar_2014_official

جاودانگان یک انقلاب

کتابچه جاودانگان یک انقلاب، شناخت و ارزیابی تاریخ مقاومت و فرهنگ ملت‌هایی است که حاکمیت در طول تاریخ، هویت و اراده‌شان را نادیده گرفته، آن‌ها را نیست پنداشته و از هر نوع راهکاری برای سرکوب، سرباز زده است. همچنین فهرستی از اسامی شهدای ۶۰ روز اول انقلاب خلق ها با پیشاهنگی زنان ارائه گردیده است. تدوین و گردآوری: کمیته تحقیقاتی کژار با تشکر از همه دوستانی که ما را در این زمینه یاری نمودند.



«ژینا گیان توّ نامری ناوت ده‌بیته په‌مز»

ژینا جان تو نمی‌میری نام تو رمز خواهد شد. این جمله‌ای بود که از سوی فردی ناشناس بر سنگ مزار ژینا امینی نوشته شد که این جمله به واقعیت نیز پیوست و نام ژینا به سمبلی برای آزادی، نه تنها در سراسر ایران بلکه در تمام جهان نیز مبدل گشت. بانگ «ژن، ژیان، نازادی» که سراسر ایران و شرق کوردستان را دربرگرفت، تنها یک شعار و فریادی لحظه‌ای و آنی بر اثر فشار و خشونت نیست. این مفاهیم دربرگیرنده‌ی جهان ذهنیتی متحول گشته و شفاف یک جامعه از تمامی طیف، جنسیت، ملیت و اعتقاداتش است. تحولی که سبب گشته تا مادران این جامعه بر مزار فرزندان‌شان، از میان درد و رنج ناشی از سلطه و وحشت، راه آزادی را دریابند. جامعه‌ای که شهادت فرزندان‌شان آنها را نمی‌ترساند، بلکه شهادت به سمبل و رمز همبستگی‌شان مبدل می‌گردد. شهادت برای این جامعه دربرگیرنده‌ی جایگاهی شامل تمامی ارزش‌های مقدس است و شهید آن کسی‌ست که در برابر ظلم، شکنجه و بی‌حرمتی جان‌ش را فدا نموده و یا در راه مقاومت و نپذیرفتن بی‌عدالتی که بر اراده‌ی آزاد او تحمیل می‌گردد، جان‌ش را از دست داده است. در جنبش آپویی نیز شهادت والاترین مقام برای یک مبارز است به همین سبب گرانبهارترین شعار جنبش نیز، شهید نامرن، یا همان شهدا جاودانه‌اند، است. اگرچه رفقای بسیاری شهید گشتند اما نامشان و راه‌شان نه تنها فراموش نگشت بلکه با پیوستن هزاران جوان، نامشان زنده ماند و راهشان ادامه یافت. همانگونه که پس از شهادت ژینا و دیگر شهدای انقلاب آزادی‌زن، کودکان تازه به دنیا آمده ژینا، نیکا، فرشته، مهرشاد، فرجاد و مونا نام نهاده شدند. با همین فکر و فلسفه بود که در مراسم خاکسپاری‌ها هیچ یک از خانواده‌ها به عزا نشستند؛ بلکه همه ایستادند و با هم فریاد برآوردند «شهدا نمی‌میرند». مادران رقصیدند و پدران فرزاندن

خود را فرزندان یک خلق نامیدند. مادران و پدران داغ دیده خطاب به مردم گفتند که به ما تسلیت نگوئید به جای آن انتقام فرزندانمان را با اتحاد و آزادی بگیرید. همه اینها نشان از سطح آگاهی و انقلاب ذهنیتی صورت گرفته در میان مردم است که شهادت به معنای جان باختن نیست بلکه ادامه دادن به راه آنان و گسترش مبارزات تا رسیدن به پیروزیست.

شعله‌های این قیام زمانی بر افروخته شد که شلیر رسولی قربانی تجاوز در مریوان، برای اینکه از تجاوز به او از سوی مردی وابسته به نهادهای حکومتی جلوگیری نماید، خود را از پنجره به بیرون پرت کرد و پس از دو روز ماندن در کما جان باخت. زنان مریوان و سنه نیز در اعتراض به این رویداد غیراخلاقی در مقابل نهادهای حکومتی به اعتراض پرداختند و با پشتیبانی مردم تمام شهر روبرو گشتند. تمام مریوان فریاد زدند «نیمه‌هه‌موو شلیپین، بویه ناوا دلیرین» به معنای هر یک از ما شلیر هستیم، شجاعت و بی باکی مان بهمین خاطر است. در مدت زمان کوتاه کمتر از یک هفته، این بار دختر جوانی به نام ژینا امینی در تهران از سوی گشت ارشاد به صورتی کاملاً وحشیانه به قتل رسید. حکومت دیکتاتور ایران این بار نیز به مانند تمام رویدادهای ۴۳ سال اخیر حکومتش، به زیر بار قتل ژینا نرفت و سعی کرد با مستندسازی‌های ساختگی‌اش و همچنین با فشار بر خانواده ژینا مرگ او را، مرگی عادی بر اثر حمله قلبی یا داشتن «بیماری زمینه‌ای» جلوه دهد. اما با مخالفت شدید خانواده ژینا مواجه گشتند. صبح روز ۲۶ شهریور با حضور هزاران نفر از مردم سقز پیکر او در گورستان آیچی سقز به خاک سپرده شد. در این مراسم بود که برای اولین بار خلق آزادیخواه سقز شعار ژن، ژیان، نازادی را با صدای بلند فریاد زدند. این فریاد، فریاد آزادی بود که تمام شهرهای شرق کوردستان و ایران را در بر گرفت.

به شهادت رسیدن ژینا امینی جرقه‌ای بود برای شروع انقلاب زن، زندگی، آزادی. جمله‌ای ماندگار، که در جنبش سراسری جاری به شکلی فراگیر در همه شهرها، خیابان‌ها، دانشگاه‌ها و مدارس طنین‌انداز گشت و دیری نپایید که در بیشتر کشورهای خارج از ایران نیز حمایتها شروع گشت و شعار زن، زندگی، آزادی با

همه زبانهای جهان سر داده شد. زنان نیز با بریدن موهای خود به نشانه اعتراض به قتل ژینا، حمایت خود را اعلام نمودند و به انقلاب نوپای زنان در ایران درود فرستادند.

بیشتر شهرهای شرق کوردستان و ایران همچون سقز، سنه، بوکان، مریوان، مهاباد، کرماشان، اورمیه، اصفهان، رشت، تبریز، تهران، مشهد، کرج، بلوچستان و خیلی از شهر های دیگر هم شاهد اعتراضاتی بسیار گسترده بود. جوانان آزادیخواه در روز اول مهر دانشگاه را با شعار زن، زندگی، آزادی آغاز نمودند. و پس از آن در بیشتر خیابان ها و مدارس و دانشگاه ها؛ زنان روسری از سر برداشته و به آتش کشیدند. سراسر ایران را فضایی مهیج فرا گرفته بود. از یک سو مردم آزادیخواه با سر دادن شعارهای «مرگ بر دیکتاتور»، «مرگ بر ستمگر چه شاه باشه چه رهبر»، «این آخرین پیامه هدف خود نظامه» و ...، خواستار برکناری نظام می‌شدند؛ و از سوی دیگر نیز رژیم دیکتاتور ایران از همه توان خود برای سرکوب نمودن دریغ نکرد. من جمله: استفاده گسترده از نیروهای لباس شخصی در میان معترضان، شلیک مستقیم گلوله‌های ساچمه‌ای و حتی جنگی، استفاده از گازهای اشک آور، استفاده از ابزار های جنگی همچون باتوم و شک برقی و همچنین استفاده از ماشین های آمبولانس و مواد غذایی برای ربودن و بازداشت معترضان. در نتیجه این برخوردهای غیرانسانی رژیم، قریب به ۳۳۹ نفر شهید گشته‌اند و بیشتر از ۱۴ هزار نفر نیز بازداشت شده‌اند. رژیم ایران با سرکوبی نظامی و استفاده از سلاح‌های جنگی علیه مردم بلوچستان بیشترین سرکوب را به کار برد. بلوچستان را بوی باروت و خون فرا گرفت و خیابان‌های بلوچستان به خون جوانان غیور، آغشته گشت. به طوریکه ۱۰۶ نفر از شهدای انقلاب متعلق به بلوچستان است.

یکی دیگر از موضوعاتی که خشم مردم را بیشتر از پیش شعله‌ور کرد، شهادت نیکا شاکرمی و سارینا اسماعیل زاده بود و در پی آن اعتراضات به مدارس کشیده شد. این بار دختران نوجوان با برداشتن مقنعه‌های خود و پاره کردن عکس‌های خامنه‌ای و خمینی و جایگزین کردن آن با شعار زن، زندگی، آزادی پرچمداران انقلاب گشتند.

خواننده گرامی ما به عنوان کمیته تحقیقاتی کژار، تلاش نمودیم در این کتابچه آماری از شهدای انقلاب زن، زندگی، آزادی ارائه داده و همچنین ارزیابی‌ای کلی در خصوص منطقه و ملیت‌هایی که در ایران سالهاست در کنار هم زندگی می‌کنند و از لحاظ تاریخ مبارزات و فرهنگ مقاومت دارای پیشینه بسیار شبیه به هم هستند، داشته باشیم. چه بسا که در تاریخ تمام تفاوتمندی‌های موجود در جغرافیای ایران، قهرمانان بسیاری وجود دارند که در برابر ظلم و ستم حاکمین سکوت نکرده‌اند. در پایان نیز به چگونگی سیستماتیک کردن و سازماندهی نیروی بی وقفه‌ی مردمی و بویژه زنان اشاره می‌نمایم.

تلاش نمودیم در این اثر نام شهدای انقلاب آزادی خلق‌ها با پیشاهنگی زنان را در صفحات تاریخ ثبت نماییم. آمارهای منتشر شده در سازمان‌ها و شبکه‌های حقوق بشری تاکنون ۳۳۹ نفر شهید را اعلام کرده‌اند. این در حالیست که به سبب اختلال در ارتباطات، به دلیل قطعی اینترنت و همچنین تهدید خانواده‌ها از سوی رژیم، موفق به تایید همه اسامی نشده‌اند. به همین سبب آمار ارائه شده تنها آمار تایید شده از سوی شبکه‌ها و سازمانهای حقوق بشریست و برآورد می‌شود که آمار واقعی بیش از آمار ذکر شده باشد. برای انتقام تمامی شهدایمان و تمام رنج‌هایی که زنان در طول دهه‌ها متحمل شده‌اند، این انقلاب را به سرانجام میرسانیم. این انقلاب در ایران و کوردستان، انقلابی زنانه و دموکراتیک است. کتابچه را با ارزیابی از رهبر آپو در خصوص شهدا آغاز می‌نماییم. بر اساس آمارهای منتشر شده:

مجموع شهدای انقلاب زن زندگی آزادی: ۳۳۹ شهید

تعداد کودکان شهید: ۵۲ شهید

تعداد زنان شهید: ۳۶ شهید

تعداد بازداشت شدگان: ۱۵۳۴۵ نفر

تعداد دانشجویان بازداشتی: ۴۴۲ نفر



شهادت بهایبی است که باید برای زندگی پرداخت

گزیده‌ای از بیانیات رهبر آپو در رابطه با شهید و شهادت
سوگند یاد می‌کنم به آخرین نفس شهدا، به آخرین کلام آنها که گفتند: «زنده باد استقلال و آزادی»، در راستای تحقق هدف و آرمان هایشان تا آخرین نفس مبارزه کرده و همراهشان باشم. با تکیه بر توان و نیرویی که من از این شهدا گرفته‌ام، به انجام وظایف انقلابی و مبارزه ادامه خواهم داد. انجام وظیفه‌ی رهبریتی حقیقی، تنها زیر سایه‌ی آنها و تحت امر و فرمان این شهدا است. آنها، شهید زندگی، شهید شرف و ناموس و شهید کورد و کوردستان هستند. آنها، شاهد حقیقت و شکوه حیات آزاد هستند. این رفقا در سخت‌ترین شرایط به مبارزه ادامه دادند و به شهادت رسیدند، برماست که یاد و خاطره‌ی آنها را هر زمان و در هر مکانی گرامی بداریم. حیاتی بدور از خط مشی شهدا، بر ما حرام است. شما می‌توانید سلاح ARGK و جبهه‌ی خلق را برای پیروزی بکار گیرید. اگر آن را به کار نگیرید، کسی شما را آدم حساب نخواهد کرد، نه دشمن و نه خلق ما نیز نمی‌توانیم با چنین کسی راحت باشیم. هر چیز در نزد ما حتی یاد و خاطره‌ی از یک شهید، به مبنای دلیلی برای تداوم مبارزه و نیل به پیروزی مبدل می‌گردد. هیچ کس نگوید که منبع و منشأ توان و نیروهایم از کجاست؟

آری حتی یک شهید برای ما منشأ توان و نیرو است. گرامیداشت یاد و خاطره شهدا، رفیع ترین و گران قدرترین ارزش هاست، تلاش، تکاپو و تداوم خط مشی آنها نیز بهترین روش پایبندی و زنده نگه داشتن یاد و خاطره‌های آنها است، این نیز رسیدن به پیروزی است. ما به منظور گرامیداشت یاد و خاطره ی رفیق «حقی قرار» حزب را تأسیس نمودیم و در واکنش به شهادت رفیق «مظلوم دوغان» و دیگر رفقا، جنگ را آغاز نمودیم و به میهن بازگشتیم.

پایبندی و تعهد خویش نسبت به رفیق «عگید» و پاسخ درخور به شهادت ایشان را با توسعه و تقویت نیروی گریلا و تشکیل ارتش به نمایش گذاشتیم. تمامی ارزش های اصیل و در رأس آنها شهید، خلق مظلوم و زحمتکشمان، دیدگاه و مبارزه ی آزادی خواهانه ای که در پیش گرفته ایم، همگی ما را فرامی خوانند تا به حیاتی بدور از اتحاد و پیروزی فرصت بروز و ترویج ندهیم. درود و احترام صمیمانه نصیب کسانی است که تحت لوای این ارزش های اصیل گرد هم آمده اند. پیشتر بر اهمیت و ضرورت مقوله ی انتقاد و خودانتقادی صمیمانه و منظم تأکید کردم. پ ک ک ای بودن راستین تنها بر این اساس تحقق می یابد. موضع و نظر من در این رابطه مشخص و معین است؛ تجدید ساختار پ.ک.ک صحیح ترین موضع بود. پشت سر گذاشتن موضعی که پ.ک.ک را بی تأثیر ساخته و از نوشدن آن جلوگیری کرده اند، به منزله ی تولدی دوباره است. مراحل تاریخی، به معنای وظایف تاریخی هستند. کسانی که از عهده ی این وظایف برآیند، همیشه در دفتر شرف خلق و انسانیت جایشان محفوظ و ماندگار خواهد ماند.

مجددا رفتار شهید «کمال پیر» را یادآوری می کنم. رفقای که از زندان آزاد می شوند، وظیفه ی نخست آنها زنده نگه داشتن یاد و خاطره ی کمال پیر است. البته ایشان بسان نماد و مظهر تمام رفقای دیگر قلمداد می شود. هزاران نمونه از این ارزش های اصیل وجود دارند. رفقای که در محیط و اجتماعی آزاد هستند، هیچ راه نجاتی غیر از دستیابی به موفقیتی ارزشمند ندارند. زمان آن فرارسیده است که بزرگ بیندیشیم، اصیل ترین مواضع را اتخاذ کرده و نتایج موفقیت آمیز کسب نماییم.

باید گفت که دیدگاه های من بسیار نیرومند بوده و در عمق یک انقلاب ایدئولوژیکی قرار دارم. به نظر من، انقلاب در ذهنیت بسیار اهمیت دارد. باید یادآوری کنم؛ در آینده وجدانهایی که بیدار شوند و طالب آزادی باشند، افزایش پیدا خواهند کرد. بدون انجام یک انقلاب وجدانی و ذهنیتی، نه تنها نمی توان یک انقلابی بود، بلکه حتی نمی توان یک انسان هوشیار و بااخلاق بود. بدین وسیله می توانم بیان دارم که در پاسخگویی به همگان و خلقم - در سطح موردنیاز آسوده خاطر هستم.

این ارزیابی ها را به یادبود تمامی قربانیان بی رحمی ها و در رأس آنها، شهیدان زندان تقدیم می کنم. درودها و احترامات صمیمی خویش را به کسانی که عمیقاً پایبند من هستند و با اعلام اینکه از هرزمانی بیشتر به آنان تعلق دارم و چیز چندانی که عاید شخص من باشد، باقی نمانده، ابراز می دارم، انسانیت پیروز خواهد شد.

زاگرس

مه‌د مقاومت



ئېۋە ئەتۈن شىئەرمان دەربەدەر كەن
گۈلدانەكانى چىرۆكمان وردوخاش كەن
مالەكانمان بدەن بە كۆلى دووكەل و دەبابەدا و بە كۆمەل بىانگويژنەۋە
كى نايزانى؟! ئېۋە ئەتۈن نازارمان، لە پىكەنىنى خۇتانا بتويىننەۋە
ئەتۈن و ئەتۈن و ئەتۈن
بەلام ئەۋە لە خەۋنى گورگەبۆرەكەى يەكەمەۋە، نەھاتە دى و نايشىتە دى
ئەۋەى ھەرگىز پىتان ناكرى،
سرىنەۋەى نازادىيە، لە پۇحمانا
كوشتنى ئەشقى ئەبەدىي داروبەردە، لە ناخمانا
رامالىنى خۇشەۋىستىي دياربەكر و كەركوۋە، لە دلمانا
كۆتايىي ئىمە، كاتىكە كە كۆتايىي ھەناسە ھات
ئەۋەى ئايە و نايى بە نا
كوژانەۋەى ئايندەيە، لە چاۋى يەكەيەكما

زاگرس مهد مقاومت

برای تحلیل و خوانش بسیاری از رویدادها و اتفاقات و چشم‌اندازهای آینده، همواره لازم است به تاریخ رجوعی داشته باشیم، زیرا همان تاریخ در نتیجه‌ی ایستار، موضع، برخورد و شیوه‌ی حیاتی یک خلق پدید می‌آید. همان شیوه‌ی حیات نیز، فرهنگی را می‌سازد و آن فرهنگ هم، علی‌رغم تمام حمله‌های دولت-ملت‌ها، مبنی بر تحریف و تکذیب و انکار، اما نسل به نسل و سینه به سینه تا به امروز نیز آمده است. در طول سال‌ها و ادوار گوناگون، جدل‌های بسیاری همواره میان حاکمیت‌ها و خلق‌های ساکن منطقه صورت گرفته است. نبردی که امروزه نیز در حال انجام است، همان نبرد میان فرهنگ کهن و غنی خلق‌ها، در برابر ضد فرهنگ ساختگی حاکمیت دولت-ملت‌ها است. اما فرهنگ مورد بحث کدام است و این فرهنگ چه چیزی را در جامعه نهادینه کرده است؟ انقلاب خلق‌ها با پیشاهنگی زنان کورد، دارای چه پس‌زمینه تاریخی و فرهنگی است؟ و صد البته؛ آیا می‌توان این انقلاب در حال جریان را امری تصادفی و لحظه‌ای خواند؟

بایستی تاریخ مقاومت در ایران و کوردستان را در فلات زاگرس بخوبی واکاوی کرد تا منشأ این فرهنگ مبارزه و مقاومت را بیاییم. فرهنگ زاگرسی، فرهنگیست که بسیار تحت تاثیر فرهنگ الهه-مادر بوده است؛ این را از سنگ نبشته‌ها و آثار به جای مانده بخوبی می‌توان استنباط نمود. هر نماد و سمبلی در آن دوران، نشان دهنده‌ی شیوه‌ی زندگی و مقدسات آن دوران بوده است. با تحقیق در مورد آن دوران، مدیریت امور و پیشاهنگی زنان در این عرصه، به وضوح دیده می‌شود و این نشان از محوریت نقش زن و نیرومند بودن او در اساطیر زاگرس نشین دارد. در واقع مردمان در دوران الهه - مادر بر این امر واقف بوده‌اند که حیات چگونه پیرامون زن-مادر سازماندهی شده است. به همین خاطر است که زنان در این دوران به عنوان افرادی شناخته می‌شوند که دارای نیروی اعجازبرانگیز هستند که هر کسی قادر

به انجام آن نیست. به همین سبب نیروی زنان مقدس شمرده می‌شد. زن به عنوان فردی شناخته می‌شد که اکتشافات و ابداعات بسیاری دارد و این یعنی ایجاد حیاتی پرمعنا برای افراد دیگر! فرهنگی که از یکسانی، عدالت، برابری و تلاش برای زیبا کردن زندگی و بهتر نمودن آن، دم می‌زند و بدان عمل می‌نماید. رهبر آپو بیان می‌دارد که « ایزدبانوبودن نوعی تعالی نبود که از طریق نیروی فیزیکی بتوان بدان رسید، بلکه نوعی تعالی ذهنیتی بود که با تحقق حیات و صیانت از آن مرتبط بود». انقلاب زراعی که پیشینه‌ای حدوداً ده هزار ساله دارد، مربوط به دوران الهه - مادر است. همچنین در دامنه‌های زاگرس مقاومت‌ها و مبارزات بسیاری در ادوار گوناگون صورت گرفته است. مقاومت هوری و گوتی‌ها در برابر حاکمان دوران خویش، ظهور زرتشت در این محدوده‌ی جغرافیای و فرهنگ همزیستی مسالمت آمیز، مقاومت زنان قلعه‌ی دمدم، مبارزات خلق زاگرسی در منطقه لرستان در دوران گوناگون و مبارزات سردار بی بی مریم بختیاری تنها نمونه‌هایی از تداوم این فرهنگ تا به امروز است. بدین گونه فرهنگ مقاومتی و اجتماعی موجود در دامنه‌های زاگرس، هیچگاه اصالت خویش را از دست نداده و به عنوان یک تاریخ اجتماعی قوی باقی مانده است.

خلق کورد در دامنه‌های زاگرس، هنوز هم به آن تاریخ کهن و فرهنگ غنی متکی است و شیوه‌ی زندگی‌اش و اتحادی که با خلق‌های منطقه دارد، نیز بر همان مبنا است. خلق‌های زاگرس به خاطر اینکه به صورت طبیعی به چرخه‌ی زندگی خود ادامه می‌دهند، لذا نوعی از خودمدیریتی کارآمد و دمکراتیک را بوجود آورده‌اند. سیستم مربوطه نیز نظامی است که بنام کنفدرالیسم خوانده می‌شود. ما کنفدراسیونی همچون ماننا را که در مناطق جنوبی دریاچه‌ی اورمیه، تشکیل شده است، را شاهد بوده‌ایم. از لحاظ آثار و فراوانی دستاوردهای تاریخی و فرهنگی، تقریباً بی‌نظیر است. بدون شک همواره جای سوال است که چرا تمامی دولت‌های ایران، چه در نظام قبلی و چه فعلی، اجازه‌ی باستان‌شناسی را در مناطق زاگرس نمی‌دهند؟ آیا ه این سبب نیست که نمی‌خواهند خلق‌های زاگرس با تاریخ خویش آشنایی

داشته باشند؟ اما علی رغم تمامی تهاجمات، این شیوه زندگی در شهرهای شرق کوردستان و خاصاً اورمیه و کرماشان هنوز هم وجود دارد. امروزه نیز کاملاً قابل مشاهده است که چگونه تمام خلق‌های منطقه با همهی تفاوتهای ملی، مذهبی‌شان در کنار هم زندگی می‌نمایند. البته که سیاست‌های جنگ ویژهی رژیم تفرقه‌انداز و حکومت کن ایران در طول این سال‌ها همواره متوجه خلق آذری و کورد بوده است و با القاب و عناوین مختلف سعی در تفرقه‌اندازی در میان آنان داشته تا آن را مانند یک خورده فرهنگ در این جوامع، نهادینه سازی کند. اعتیاد، فقر، بیکاری، تحقیر، اعدام، بسیج سازی زنان و جوانان و ملیتاریزه کردن کوردستان، از اهداف بلندمدت حاکمیت ایران بوده است. اما موضوع اصلی این است که با وجود افزایش تهاجمات حاکمیت نه تنها مبارزات خلق کورد سرکوب نگشت، بلکه روز به روز بر دایرهی فعالیت‌ها افزوده شد. البته که سیاست در شهرهای گوناگون شرق کوردستان، ممکن است متفاوت باشد، اما هدف مشترکی در پی آن نهفته است که سعی بر تسخیر اراده و هویتشان دارد. رژیم همواره سعی داشته، مطالبات آزادیخواهانهی جوانان را سرکوب کند و با کلماتی همچون ممنوع و قدغن، آنان را از کوچکترین و ابتدایی‌ترین حقوق اولیه‌شان محروم سازد. نیروی مخالف را زندانی و معتاد می‌نماید و از سوی دیگر با جذبشان به نیروهای بسیج، آن‌ها را از هویت راستین شان دور می‌سازد. در هر شهری از منطقه‌ی زاگرس نشین، سیاست خاصی از سوی حاکمیت اتخاذ گردید، برخی‌ها را تجزیه طلب خواند و به برخی‌ها زبان فارسی شکسته تحمیل نمود تا که به زبان مادری شان تکلم نمایند. میان برخی‌ها جنگ مذهبی به راه انداخت، که هیچ‌گاه زندگی آرامی نداشته باشند. اینها بخشی از جنگ ویژهی حاکمیت اقتدارگرای ایران بود که در طول این چندسال، صورت گرفت. هرکجا جنگ ویژه جواب نمی‌داد، به قتل فیزیکی زنان روی می‌آوردند. زنان پیشاهنگی که در زندان، مبارزاتشان را گسترش دادند، از سوی حاکمیت روانه‌ی زندان گشتند، تا آنها را از جامعه قطع گرداند. نمونه‌ی بارزی که مشاهده نمودیم، اعدام شیرین علم هولی، زن مبارز کورد بود که از سوی دولت ایران اعدام گشت. زنی که هم بندی‌هایش برای اولین بار از او شعار ژن، ژیان، ئازادی را شنیده بودند. زنی از دیار ماکو که

طبیعت دوستی و احترام به زندگی را از همین فرهنگ زاگرسی به میراث برده بود. فرهنگی همانطور که می‌دانیم اعدام از جمله سیاست‌های حاکمیت است که به منظور ایجاد ترس و وحشت و پشیمانی و درس عبرت، اعمال می‌گردد، اما برای مبارزان راه آزادی که به هویت خویش پی برده اند، نه تنها این ابزار موجب خوف در دلشان نگشت، بلکه برعکس در دل دشمن خوفی را ایجاد نمود که مبادا شیرین دیگری متولد شود. در واقع می‌توان ایران در تمام سیاست‌های اجرایی‌اش، یک مرگ به تمام معنا را تجربه می‌نماید.

در مقابل همه این سیاست‌ها آنچه که مشاهده گشت، مقاومت بیش از حد تمام اقشار جامعه بویژه در طول این ۴۳ سال اخیر بود. حال پس از آن همه مبارزه در بین اصناف و اقشار گوناگون، این بار شاهد انقلابی بودیم که کوردستان نه تنها پیشاهنگش بود، بلکه موجب شد که سراسر ایران متحد در کنار یکدیگر، دست در دست هم و شانه به شانه یکدیگر فریاد «ژن ژیان نازادی» سر دهند. بیش از ۶۰ روز است که شرق کوردستان، مشعل دار انقلاب کنونی گشته است. شهر سقز در شرق کوردستان، همواره از شهرهای پیشاهنگ بوده که هیچ‌گاه سر تسلیمت در برابر سیاست‌های اجرایی حاکمیت فرو نیاورده است. بیش از ۶۰ روز است که نام ژینا به رمز مبدل گشت و شهید راه آزادی گشت. بیش از ۶۰ روز است که آذربایجان فریاد می‌زند که بیدار است و پشتیبان کوردستان است. تمام اینها پاسخ قاطعانه‌ای بود به حاکمیت ایران که حنایش دیگر رنگی ندارد. همانگونه که چهل‌م ژینا، نه تنها کسی به سوگ ننشست؛ بلکه کاملاً برعکس، همگی در کنارهم و برای هم فریاد زدند: ژن ژیان آزادی! این یعنی برای برساخت حیاتی آزاد و بازگشت به همان فرهنگی که سالها وجود داشته و زیسته شده است، شهادت یک رمز خواهد بود.

لیست اسامی شهدای زاگرس ۸۶ نفر

- ژینا امینی، ۲۲ ساله اهل سقز، در ۲۲ شهریور در اثر ضربات مأموران گشت ارشاد دچار شکستگی جمجمه و مرگ مغزی شد و در ۲۵ شهریور در تهران به شهادت رسید.
- آیناز جواهری، ۱۵ ساله اهل کرمانشاه، در ۱۶ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- دیانا محمودی، ۹ ساله اهل پیرانشهر، در ۸ آبان به شهادت رسید.
- روشنا (هلن) احمدی، ۸ ساله اهل بوکان، بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- سارینا ساعدی، ۱۶ ساله اهل سنه، در ۴ آبان بر اثر ضربات متعدد باتوم به شهادت رسید.
- فرشته احمدی، ۳۲ ساله اهل سردشت، در ۵ آبان بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر در مهاباد به شهادت رسید.
- کبری شیخ سقا، ۵۵ ساله اهل روستای دی ملا ساکن مهاباد، در ۵ آبان بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- مینو مجیدی، ۶۲ ساله اهل کرمانشاه، در ۲۹ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- نسرین قادری، ۳۵ ساله اهل مریوان، در ۱۳ آبان بر اثر ضربات متعدد باتوم در تهران به شهادت رسید.
- نسیم صدقی، ۲۳ ساله اهل شاهین دژ، در ۹ آبان بر اثر اصابت گلوله به پیشانی در اورمیه به شهادت رسید.
- نگین عبدالمالکی، ۲۱ ساله اهل قروه، در ۲۰ مهر بر اثر ضربات باتوم به سرش در همدان به شهادت رسید.
- نیکا شاکرمی، ۱۷ ساله اهل خرم‌آباد، در ۲۹ شهریور در تهران مفقود شده و روز ۷ مهر پیکر او در حالیکه صورتش متلاشی شده، بینی اش له شده و جمجمه‌اش بر اثر ضربات باتوم شکسته بود در کهریزک پیدا شد.

- آرمین صیادی ۱۸ ساله اهل دره دریژ کرماشان، در ۲۰ مهر بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- آرین مریدی، ۲۲ ساله اهل ثلاث باباجانی، در ۱۷ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در جوانرود به شهادت رسید.
- ابراهیم میرزایی، ۴۲ ساله اهل سنه، در ۴ آبان بر اثر پرتاب گاز اشک آور توسط مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- احسان علیبازی، ۱۶ ساله اهل ایلام، در ۱ مهر بر اثر ۱۲ گلوله مأموران سرکوبگر در شهر قدس به شهادت رسید.
- اردلان قاسمی، ۴۸ ساله اهل گیلان، در ۱۹ آبان با شلیک گلوله جنگی به شهادت رسید.
- اسماعیل دزوار، اهل سقز، در ۱۶ مهر بازداشت شد و روز یکشنبه ۱۷ مهر زیر شکنجه به شهادت رسید.
- اسماعیل مولودی (سمکو)، ۳۵ ساله اهل مهاباد، در ۴ آبان بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- افشین آشام، ۲۸ ساله اهل قصر شیرین، در ۴ آبان بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- امیرحسین بساطی، ۱۵ ساله اهل کرماشان، در ۱۰ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- امیرعلی فولادی، ۱۶ ساله اهل اسلام آباد غرب، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- امین معرفت (معروفی)، ۱۶ ساله اهل اشنویه، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به ناحیه سر به شهادت رسید.
- ایمان محمدی، اهل اسلام آباد غرب، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- پویا شیدا، ۱۸ ساله اهل اورمیه، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به قلبش به شهادت رسید.
- پیمان منبری، ۲۹ ساله اهل روستای نیر سنه، در ۱۶ مهر بر اثر شلیک مأموران

سرکوبگر به شهادت رسید.

• جعفر قربانی اهل کامیاران

• حمید صانعی پور اهل همدان، بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید. پیکر وی با اخذ تعهد از خانواده ده روز پس از شهادت تحویل داده شد.

• حسین محمدی اهل کرماشان

• داریوش علیزاده، اهل سنه، در ۱۶ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

• رسول محمد آقا اهل باشور کوردستان در بانه به شهادت رسید.

• دانش رهنما، ۲۵ ساله اهل اورمیه، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در روستای بالو به شهادت رسید.

• رامین کرمی، ۳۱ ساله اهل سرپل ذهاب، در ۲۰ مهر در کرماشان به شدت مجروح شده و روز ۲۹ مهر بر اثر شدت جراحات به شهادت رسید.

• رامین فاتحی، اهل سنه، در اواسط مهر ۱۴۰۱ به همراه خواهر و برادرش ربوده شد و زیر شکنجه به شهادت رسید.

• رضا اسماعیل زاده، ۲۹ ساله اهل چالداران، در ۲۲ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

• رضا شهپرنیا، ۲۳ ساله اهل کرماشان، در ۲۹ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

• رضا لطفی، اهل دهگلان، در ۲۸ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

• روزبه خادمیان، ۳۲ ساله اهل سونقور، در ۳۰ شهریور در کرج به شهادت رسید.

• زانیار ابوبکری، اهل مهاباد، در ۵ آبان بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

• زکریا خیال، ۱۶ ساله اهل پیرانشهر، در ۲۹ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

• سامان قادرپور، اهل اشنویه

• سپهر بیرانوند، ۱۷ ساله اهل خرم آباد، در ۱۸ آبان به شهادت رسید.

- سعید محمدی، ۲۱ ساله اهل اسلام آباد غرب، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در اسلام آباد به شهادت رسید.
- سیدمحمد حسینی، اهل سقز، در ۲۰ مهر بر اثر زیر گرفته شدن توسط خودروی مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- سینا نادری، ۲۲ ساله اهل دره دریژ کرماشان، در ۲۰ مهر بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- شاهو خضری، اهل مهاباد، در ۵ آبان بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در مهاباد به شهادت رسید.
- صدرالدین لیتانی، ۲۷ ساله اهل اشنویه، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- صمد برگی نیا، ۵۲ ساله اهل پیرانشهر، در ۶ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- عبدالسلام گلوانی، ۳۲ ساله اهل اشنویه، در ۴ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- عبدالله محمودپور، ۱۷ ساله اهل اورمیه، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در روستای بالو به شهادت رسید.
- عزیز مرادی، اهل نایسر سنه، در ۲۰ مهر بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- علی مظفری، اهل قوچان، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- علیرضا فتحی، ۲۲ ساله اهل سنقر کلیایی، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در قزوین به شهادت رسید.
- فایق مام قادری، ۳۵ ساله اهل مهاباد، در ۲۳ مهر در مهاباد به شهادت رسید.
- فرجاد درویشی، ۲۳ ساله اهل اورمیه، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- فردین بختیاری، اهل سنه، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

- فریدن محمودی، ۲۸ ساله اهل سقز، در ۲۸ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- فریدون احمدی، اهل کوردستان، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- فریدون فرجی، ۲۸ ساله اهل سقز، در ۵ آبان بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در بانه به شهادت رسید.
- فریدون محمودی، اهل سقز، در ۲۸ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- فواد قدیمی، ۴۰ ساله اهل دیواندره، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- کمال فقهی، اهل بوکان، در ۲۰ مهر بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- کومار درافتاده، ۱۶ ساله اهل پیرانشهر، در ۸ آبان بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- کیوان درویشی، ۱۸ ساله اهل سنه، در ۴ آبان بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- کیوان شریفی، اهل شریف آباد سنه، در ۴ آبان بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- متین عبدالله پور، اهل اورمیه، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- محسن قیصری، ۳۲ ساله اهل ایلام، در ۳۰ شهریور در نزدیکی پارک کودک در ایلام، بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به ناحیه سر و شکم به شهادت رسید.
- محسن محمدی، ۳۵ ساله اهل دیواندره، در ۲۸ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- محمد امینی، اهل اسلام آباد، در ۱۶ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- محمد زارعی، اهل سنقر و کلیایی، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر

- به شهادت رسید.
- محمد شریعتی، ۲۱ ساله اهل سنه، در ۴ آبان بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - محمد صارمی بیرانوند، اهل بروجرد، در ۶ آبان بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - محمد عبداللهی، ۳۶ ساله اهل ایلام، در ۲۱ مهر زیر شکنجه مأموران سرکوبگر در زندان به شهادت رسید.
 - محمد لطف اللهی، اهل سنه، در ۴ آبان بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - محمد مومن زندکرمی، ۱۸ ساله اهل سنه، در ۱۱ آبان به شهادت رسید.
 - محمد کشاورز، اهل بروجرد، در ۶ آبان بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - محمود کشوری، اهل خرم آباد، در ۷ آبان بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - مختار احمدی، اهل مریوان، در ۹ مهر بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - مسعود احمدزاده، اهل مهاباد، در ۶ آبان بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - مطلب سعید پیرو، اهل بانه، در ۵ آبان بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - میلاد جاوید پور، اهل لرستان، در ۹ آبان پس از ۹ روز، در زیر شکنجه مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - میلان حقیقی، ۲۱ ساله اهل اشنویه، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - مهدی برنژاد، اهل قوچان، بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - نیما شفیق دوست، ۱۶ ساله اهل سلماس، در ۱۳ مهر در اعتراضات سراسری در اورمیه مجروح و در زیرزمین خانه اش بستری شد، وی را بازداشت کردند و روز ۱۳

مهر پیکرش را تحویل دادند.

• یاسر جعفری، اهل ایلام، در ۳۱ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

• یحیی رحیمی، ۳۱ ساله اهل سنه، در ۱۶ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در حالی که در خودرو مشغول رانندگی بود به شهادت رسید.

طبرستان قلعه آزادخواهان



گریه کار ابر است
من و تو چون شمشیر
من و تو چون باروت
به عریانی پایان بخشیم
و بگوییم به دنیا
عاقبت دیدید ما صاحب خورشید شدیم

خسرو گل‌سرخ

طبرستان قلعه آزادیخواهان

تاریخ طبرستان، تاریخ جنبش‌های اعتراضی و تاریخ آزادی‌خواهانی است که در مقابل بیگانگان مقاومت نمودند. یادگار سربدارانی می‌باشد که سرداندند اما سر ندادند. موقعیت جغرافیایی مازندران و قرار گرفتن آن در مجاورت دریای خزر از یک طرف و سلسله کوه‌های البرز از طرف دیگر بهمانند دیواری با قلع رفیع همواره چون دژی محکم، آن را از فلات ایران و حکومت‌های مرکزی محافظت نموده است. موقعیت سوق الجیشی، این خطه را به مأمنی برای نیروهای اعتراضی و جنبش‌های انقلابی و مرکز گریز تبدیل نموده است. این که این جغرافیا به مرکزی برای مقابله با خلافت مرکزی بغداد که مبتنی بر اقدار دین رسمی بود، تبدیل شود؛ اصلاً تصادفی نیست. این مناطق به مرکز اعتراضات شیعی و علوگری تبدیل شد که به نوعی متضاد با خوانش حکومتی از دین باشد.

مازندران در دوران باستان از سوی حاکمیت مرکزی بعنوان سرزمین دیوها شناخته شد. در واقع تحت تاثیر جنگ ویژه حکومت‌های مرکزی و عدم به انقیاد در آمدن مردمان آن دیار می‌باشد که جهت سیاه نمایی، بدان لقب سرزمین دیو داده شده است. سرزمینی با تنوع ملیتی و زبانی (گیلک، مازنی، تالشی و...) که بعدها نیز به سبب پناه دادن سایر آزادیخواهان [آنان که از حاکمان مرکزگرا گریزان بوده‌اند] از تنوع مذهبی زیادی برخوردار است.

کوردهای گوران، افغان‌ها، اعراب شیعه و بهایی‌ها و ... تنوع فرهنگی خاصی را در این منطقه بوجود آورده است.

شاید بیشتر مردمان ساکن در جغرافیای ایران، شمال را با بارانهای دم اسپیش، با جنگلهای پر پشت و زیبایش بشناسند. دیدن این همه مناظر بکر و دیدنی، ماسوله‌ی هزار پلکانی و مسیر زیبای سپید رود، شالیزارها و مردم خونگرم گیلک و آوای دلکش این سرزمین، نباید ما را از تاریخ مبارزات دلاوران آزادی غافل نماید. آنچه هیچگاه فراموش نخواهد شد، فریاد آزادیخواهانه‌ی این مردمان جنگل است که با ایجاد جمهوری سوسیالیستی گیلان به نمادی از مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و استبداد شاهنشاهی تبدیل گشتند.

تاریخ معاصر ایران و انقلاب مشروطه بدون مبارزات ضد استبدادی سرزمین طبرستان، مبارزه‌ی جنبش جنگل و قهرمانانی چون میرزا کوچک خان جنگلی ناقص خواهد بود. سلسله‌ی قاجار که به معنای واقعی کلمه نمادی از بی‌کفایتی سیستم حاکمیت ایران می‌باشد، با انعقاد معاهدات ننگین و شاهان دست‌نشانده، زمینه‌ی نفوذ استعمارگران را باز نمود. خصوصاً در دوران پایانی این سلسله فاسد، با دادن امتیازات تجاری از جمله جاده سازی، گمرک، حق انحصار تولیدات کشاورزی و تلفن و تلگراف و ... به نیروهای استعمارگر، در واقع ایران را به کشوری مستعمره تبدیل نموده بود. شمال ایران بدلیل جغرافیای خاص خود و وفور منابع طبیعی همواره مورد طمع اشغالگران بوده و هست. در این مرحله از تاریخ، که روسیه تزاری (در همسایگی شمالی) نیز، با سایر کشورهای استعمارگر اروپایی جهت بهره‌برداری از ثروتهای این سرزمین به توافق رسیده بودند. مردم مبارز طبرستان در دو جبهه مبارزه نمودند؛ از یک طرف با اشغالگران بیگانه و از طرف دیگر با استبداد داخلی. تاریخ مبارزاتی خلقهای گیلک، مازنی و تالش همراه با سایر خلقها بدینگونه باید خوانده شود. هر چند انقلاب مشروطه بدان صورت که باید به نتایج مطلوب خود نرسید، اما چنان تاثیر عمیقی بر خلق‌های فلات ایران گذاشت که سرآغازی شد برای برچیدن حکومتهای وکالتی از نوع ولایی و شاهی. انقلابی مترقی و مردمی بود، که توانست تحولات عظیمی در حیطه سیاسی

و اجتماعی ایجاد نماید. انقلابی در راستای منافع مردمی و گامی برای ایجاد مجلس ایالتها و مبتنی بر احترام متقابل خلق‌ها بود. همین ویژگی‌ها باعث شد تا آنقدر از سوی مردم مورد حمایت قرار گیرد، که نیروی استبداد و ارتجاع داخلی و نیروهای استعمارگر بیگانه دشمنی خود با آن را شروع کنند. در دوران انقلاب مشروطه گیلان از کانونهای این انقلاب مردمی بود به همین دلیل با حمله به مجلس و مداخلات روسیه‌ی تزاری و انگلیس، انقلابیون جهت تداوم انقلاب، به گیلان پناه بردند و گیلان به قلعه‌ای برای آزادیخواهان و انقلابیون تبدیل گشت.

انقلاب سوسیالیستی ۱۷ اکتبر در روسیه و پایان جنگ جهانی و فروپاشی امپراطوری فرسوده عثمانی، نقطه پایانی بود به نظامهای پادشاهی مطلقه. هرچند خلق‌های ایران مدتها بود با انقلاب مشروطه سعی در پایین کشیدن نظام پادشاهی داشتند. اما همانگونه که اشاره گردید، نظام سلطه‌ی جهانی و نیروهای مرتجع داخلی مانع از به بار نشستن آن شدند. با پایان بخشیدن به سلسله‌ی قاجار سعی در تشکیل دولت - ملت نمودند و در طی یک کودتا با روی کار آمدن سلسله پادشاهی پهلوی نه تنها تغییری در وضع موجود ایجاد نگرید بلکه همچنان نظام ارباب رعیتی ادامه یافت و سلطه استعار تنها رنگ عوض نمود.

برای مبارزه با دیکتاتوری مرکزگرا و سیاست دیکته شده‌ی خارجی، جمهوری سوسیالیستی گیلان توسط جمعی از مبارزین و به پیشاهنگی میرزا کوچک خان تاسیس گردید که به جمهوری سوسیالیستی جنگل شهرت یافت. این جمهوری همانند جمهوری‌های آذربایجان و کوردستان و توسط رضاخان پهلوی با شدیدترین شیوه سرکوب گردید.

سیاستهای استبدادی دوران پهلوی نه تنها موجب ترس انقلابیون نشد، بلکه مبارزه برای آزادی وارد مرحله‌ای جدید گردید. با سرکوب جمهوری سوسیالیستی گیلان و قتل عام رهبران آن، نه تنها این مبارزات تنها در گیلان محدود نشد و بلکه در تمامی نوار حاشیه‌ای دریای خزر موج زد و نسیم آزادیخواهانه مبارزین در میان جنگل پیچید و فرزندان برومندی چون حشمت الله اسدی پور و

خسرو گلسرخی را پرواند. دفاعیات گلسرخی در دادگاه فرمایشی شاهنشاهی تبدیل به مانیفستی برای آزادیخواهان گردید. وی جسورانه نه از خود، بلکه از ملتی دفاع نمود که تشنه‌ی آزادی بود.

در یک سده‌ی گذشته دولت نسبت به مناطق شمالی کشور و جغرافیای زیبای آن سیاست‌های خاصی داشته است. یعنی بدان مانند منطقه‌ای ثروتمند و سرشار از منابع طبیعی و تفرجگاهی برای مرکز نشینان نگریسته شده است. در دوران پهلوی استراحت‌گاه‌های دولتی زیادی در این مناطق ساخته شدند که هدف از آنها ارائه خدمات توریستی برای نیروهای رژیم بود. همین سیاست در دوران رژیم ولایت فقیه تکرار گردید و همین مراکز توریستی و بهره‌برداری از جنگل‌های شمال در اختیار سپاه و ارگان‌های وابسته به آن قرار گرفت. این سیاست‌ها در راستای آسمیلاسیون فرهنگی و زبانی مردم شمال بود و تحت تاثیر سیاست ایران‌شهری خلق‌های گیلک، مازنی، تالش و سایر خلق‌های این جغرافیا مورد هجوم فرهنگی قرار گرفتند. سیاست توریستی نمودن شمال توسط نهادهای دولتی صورت گرفت که با ایجاد فشار و شانتاژ در مرحله‌ی اول مالکیت بسیاری از زمین‌ها را از دست مالکین بومی خارج نمودند و با احداث ویلا و مراکز توریستی، آن را همچون صنعتی سود آور تحت کنترل خود در آوردند و مردم منطقه تنها به عنوان کارگری برای ارائه خدمات رفاهی این مراکز نقش داشتند. در واقع شمال برای سرمایه‌داران در چهارچوب صنعت توریست تبدیل به منبع سودآوری شد. اما مردم بومی تنها کارگران توریسم بودند که نه تنها مالکیت سرزمینی خود را از دست دادند، بلکه هنر و فرهنگ این منطقه در حد ابزارشدگی تبدیل به چاشنی‌ای برای صنعت توریست گردید. در این اواخر جنبش‌های اعتراضی جهت مقابله با رویه‌ی کالا شدگی فرهنگ و آداب و رسوم خلق‌های جغرافیای طبرستان به پا خاسته‌اند که بیانگر موضعگیری مردم در مقابل این سیاست می‌باشد.

اگر توجه داشته باشیم در سال‌های اخیر دو نوع جنبش اعتراضی به موازات همدیگر در شمال ایران رشد نموده‌اند. یکی جنبش هویتی و دیگری جنبش

فمینیستی. در مقابل سیاست اضمحلال فرهنگی، جوانان و علل خصوص زنان گیلک بصورت فعال جهت احیای مجدد زبان و فرهنگ گیلکی وارد میدان مبارزه شدند و فعالیت می‌نمایند. خصوصاً سازمانهای فمینیستی سعی دارند با ایجاد آگاهی این مرگ خاموش را به جامعه‌ی گیلک گوشزد نمایند و با بیان خواسته‌های هویتی خود سعی دارند آن را تبدیل به خواسته‌ای ملی نماید. اعتراضات اخیر و مشارکت گسترده‌ی جامعه بیانگر موفقیتی است که این جنبش‌ها کسب نموده‌اند. جالب است این خواسته‌ها توسط زنان پیشاهنگی می‌شود که به موازات آن خواسته‌های فمینیستی خود را نیز بیان می‌دارند. نایستی فراموش نمود صنعت توریست تنها محدود به ارائه خدمات روزانه نیست بلکه سیستم سرمایه‌دارای چه از نوع سکولار یا دینی آن، خدمات جنسی را تبدیل به بخش لاینفک صنعت توریسم کرده است. بدون شک در این رابطه بیش از همه زنان هستند که در سایه‌ی جامعه و دولت مردسالار مورد سواستفاده قرار گرفته و تبدیل به کالا می‌شوند. خیزش زنان فمینیست گیلک مبارزه‌ای است در راستای این کالا شدگی زن.

زن به عنوان ستون اساسی هر جامعه که زبان، فرهنگ و هنر یک ملت را در خود جای می‌دهد، دشمن اساسی ذهنیت دولتگرا می‌باشد. ما در تاریخ فمینیستی برژوایی شاهد به حاشیه راندن جنبش‌های فمینیستی زنان خلق‌هایی می‌باشیم که خارج از دایره‌ی قدرت قرار گرفته‌اند. زنان گیلک، تالش، مازنی همانند کوردها و عرب‌ها و بلوچ و آذری و ... که نسبت به دولت - ملت مرکزی در خارج از قدرت قرار گرفته‌اند از دو جهت مورد ستم می‌باشند؛ یکی ستم ملی و دیگری ستم جنسی. لذا جنبش‌های زنانه بایستی با هر دو نوع تبعیض مبارزه نمایند. همان گونه که رهبر اوجالان بیان داشته‌اند: « تا زمانی که زن آزاد نشود، جامعه آزاد نمی‌شود» لذا رهایی هر جامعه‌ای مبتنی بر آزادی زن است و این موضوع در انقلاب خلق‌ها که با پیشاهنگی زنان و با شعار زن، زندگی، آزادی صورت می‌گیرد جهت برون رفت از وضعیت موجود می‌باشد. نباید فراموش نمود این تحول تنها موضوعی زنانه نیست بلکه تحول ذهنیتی است که لازم می‌داند مردان هم نسبت به

تأثیرات ذهنیتی حاکم در خود رجوع نموده و برای گذار از آن، انقلابی را در ذهنیت خود ایجاد نمایند. در واقع انقلاب جاری روزنه‌ی امید است برای تمامی نیروهای دموکراتیک و مترقی برای بساخت جامعه‌ی نوین. انقلاب زنان که اینک جغرافیای ایران را در نوردیده تبدیل به انقلابی جهانی شده و تحولات عظیمی را در مناسبات اجتماعی ایجاد می‌نماید. مشارکت گسترده‌ی خلق‌های جغرافیای طبرستان بخصوص در شهرهایی چون آمل و بابل، ساری و رشت با پیشاهنگی زنان که شهدایی را در این راستا تقدیم نموده‌اند، بسیار پرمعنی و در امتداد مبارزاتیست که در تاریخ پر فراز و فرود خود برای آزادی بر داشته است.

لیست شهدای طبرستان ۴۷ نفر

- غزاله چلاوی، ۳۳ ساله اهل آمل، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به پیشانی‌اش به شهادت رسید.
- مائده جوانفر، ۲۸ ساله اهل رشت، در ۴ آبان بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در رشت به شهادت رسید.
- هدیه نعیمانی، ۲۵ ساله اهل نوشهر، در ۱ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- ابوالفضل اکبری دوست، اهل لنگرود، بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- ابوالفضل بائو، ۱۶ ساله اهل قائم شهر، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک گلوله به قلبش به شهادت رسید.
- ابوالفضل مهدی پور، اهل بابل، بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- اسماعیل حیدری ۱۸ ساله اهل مازندران، ۳۱ شهریور به شهادت رسید.
- امیررضا نادرزاده، ۱۹ ساله اهل نوشهر، در ۲ مهر بازداشت و ۶ مهر در زیر شکنجه در بازداشتگاه به شهادت رسید.
- امیرحسین شمس، اهل نوشهر، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- امیرحسین مهدوی، اهل رشت، در ۳۰ شهریور بر اثر ضربات باتوم و قنداق تفنگ به سرش به شهادت رسید.
- بهنام لایق پور، اهل رشت، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- امیر نوروزی، ۱۸ ساله اهل بندرانزلی، در ۳۱ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- پارسا رضادوست، ۱۷ ساله اهل هشتگرد، در ۱ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

- پدرام آذرنوش، ۱۸ ساله اهل دهدشت، در ۳۱ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- پویا (علی) احمدپور پسیخانی، ۱۷ ساله اهل رشت، در ۱ مهر بر اثر ضربه باتوم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- حسین حاجیان، ۲۷ ساله اهل بوشهر، ۲۰ آبان به شهادت رسید.
- حسین علی کیا، ۲۳ ساله اهل نوشهر، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- حمید فولادوند، اهل پاکدشت، در ۱ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- رحیم کلیچ، اهل قائمشهر، در ۳۰ شهریور به شهادت رسید.
- رضا خوشنود هولاری، ۱۶ ساله اهل ساری، در شهریور در جریان اعتراضات ساری به شهادت رسید.
- ساسان باقری، اهل رضوانشهر، در ۲۹ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- ساسان قربانی، اهل تالش، در ۳۰ شهریور مقابل درب پاسگاه رضوانشهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- سید سینا موسوی، اهل آمل، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- سید عباس میرموسی، اهل لنگرود، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- سید مهدی موسوی، ۱۵ ساله اهل زنجان، در ۳۱ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- عارف عاشوری، زندانی در زندان لاکان رشت، ۱۷ مهر بر اثر شلیک عوامل زندان به شهادت رسید.
- عارف غلامپور، اهل رشت، در ۷ آبان بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- عرفان رضایی، ۲۱ ساله اهل آمل، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران

- سرکوبگر به شهادت رسید.
- فرزین لطفی، اهل رضوانشهر، در ۲۹ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - مازیار سلیمانیان، اهل رشت، در ۳۱ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - محسن مال میر، اهل نوشهر، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به ناحیه قلب به شهادت رسید.
 - محسن محمدی کوچکسراییی، اهل قائمشهر، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - محمد فلاح، ۳۵ ساله اهل آمل، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - محمدجواد زاهدی، ۱۶ ساله اهل ساری، بر اثر شلیک ۹۵ گلوله ساچمه‌ای به سر و کمر او، به شهادت رسید.
 - محمد حسین خواه اهل مازندران
 - محمدرسول مومنی زاده، اهل رشت، در ۳۱ شهریور هنگامی که از یک زن دفاع می‌نمود، بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - محمدرضا اسکندری، ۲۳ ساله اهل پاکدشت، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - مرتضی نوروزی، اهل لنگرود، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - مهران رجبی، اهل رشت، در ۱۷ مهر بر اثر شلیک مأموران در زندان رشت به شهادت رسید.
 - مهرداد بهنام اصل، اهل دهدشت، در ۳۱ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - مهرزاد عوض پور، اهل نوشهر، در ۳۱ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - مهرزاد بهروز، اهل رشت، در ۱۷ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در

- زندانیان لاکان رشت به شهادت رسید.
- مهرگان زحمتکش، اهل رشت، در ۲۰ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - میلاد درخشان، اهل روستای کلاچاه از توابع خمام، در ۱۷ مهر در درگیری زندانیان لاکان رشت در بند ۸ به شهادت رسید. جنازه او با حضور مأموران طوریکه فقط صورتش دیده شود به خانواده تحویل و به خاک سپرده شد.
 - میلاد زارع، اهل بابل، در ۲۹ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - نوید بادپا، ۲۳ ساله اهل گلستان، در ۲ آبان در ورامین تهران به شهادت رسید
 - یاسین جمالزاده، اهل رضوانشهر، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

آتروپادگان

یادگاری از مبارزه و مقاومت



«مرگ خیلی آسان می‌تواند الان به سراغ من بیاید. اما من تا می‌توانم زندگی کنم نباید به پیشواز مرگ بروم. البته اگر وقتی ناچاراً با مرگ روبرو شدم - که می‌شوم- مهم نیست، مهم این است که زندگی یا مرگ من چه اثری در زندگی دیگران داشته باشد...»
(ماهی سیاه کوچولو- صمد بهرنگی)

آتروپادگان یادگاری از مبارزه و مقاومت

بدون شک سرزمین آذربایجان یا همان آتروپادگان شاهد تاریخی پر فراز و نشیب از مبارزه و مجاهدت برای آزادی بوده است. بابک خرمدین و قیام علیه خلفای عباسی طنین انداز مبارزه‌ی خلقی بود در مقابل سلطه و استیلای بیگانگان. قلعه بابک در بلندای رفیع سبلان یادگاری از مبارزه و مقاومت جاوید و الهام بخش سلحشوری خلق آذربایجان می‌باشد.

تاریخ معاصر آذربایجان شاهد پیشاهنگی مبارزات مدرن بر ضد سلطه پادشاهی و استبداد مطلقه پادشاهان قاجار بود. در آن دوران وزیدن نسیم آزادی در این سرزمین مصادف بود با تحولات اروپا بعد از انقلاب فرانسه، تضعیف رژیمهای پادشاهی و به موازات آن افزایش نقش مردم و ایجاد سیستم پارلمانی و مشروط و محدود نمودن پادشاه بود. قرار گرفتن جغرافیای آذربایجان بعنوان دروازه‌ای در مسیر شرق و غرب و دسترسی ایرانیان به تحولاتی که در قرن هیجده در اروپا صورت گرفته بود نقش ویژه‌ای را به آذربایجان داد، همزمان بستر مناسبی را برای انقلاب مشروطه فراهم نمود که نقطه عطفی در مسیر دمکراتیزاسیون ایران می‌باشد. مجاهدت خلق آذربایجان، علل خصوص سرداران ملی؛ ستارخان و باقرخان، شیخ محمد خیابانی که رهبران این جنبش انقلابی بودند، بر کسی پوشیده نیست. آنها با رشادت خود زمینه‌ی تحولات عظیمی در ایران را فراهم نمودند. هر چند ارتجاع داخلی و مداخلات خارجی مانع از به بار نشستن این انقلاب مردمی شد اما بدون شک جوانه‌های آزادی که در این مقطع تاریخی سر برآوردند ضربه‌ی کاری را بر ریشه‌ی بنیاد سیستم

پادشاهی مطلقه زد. به موازات آن رشادت مردم آذربایجان و علل خصوص مجاهدین تبریز در ایجاد همبستگی خلقهای ایران نقش اساسی داشت. اولین هسته‌های دفاع از انقلاب مشروطه در آذربایجان ایجاد شدند. تاریخ نشان داده حکومت‌های استبدادی و دیکتاتور همواره جهت سرکوب جنبش‌های انقلابی خلقی متکی به نیروهای خارجی بوده‌اند. در دوران انقلاب مشروطه استبداد قاجار با همکاری نیروی قزاق روسیه تزاری دست به سرکوب انقلاب مشروطه نمود و قبل از هه مردم انقلابی آذربایجان را مورد هدف قرار داد. در این مرحله‌ی تاریخی رشادت مجاهدین تبریز برای حفظ انقلاب مشروطه برگ زرینیست در تاریخ دلاوری این سرزمین.

در طول یک قرن گذشته آذربایجان نقشی تعیین کننده در تحولات ایران داشته است، هرچند نظام سلطه‌ی مرکزگرا سعی در تحریف و ضبط آن به نفع خود نموده باشد اما وقایع پیش رو گویای حقایقی دیگر است که هیچگاه حکومت‌های استبدادی گوشی برای شنیدن آن نداشته‌اند. بعد از انقلاب ۱۷ اکتبر در روسیه موج عظیمی از افکار سوسیالیستی و انقلابیون چپ در سطح جهان و منطقه رخ داد. حضور شمار زیادی از کارگران آذری در باکو که بخشی از بلوک سوسیالیستی بود تاثیر بسزایی در نشر و سازماندهی چپ در ایران داشت. فرقه دمکرات آذربایجان در عین حال که گرایش سوسیالیستی و چپ بود بر خلاف سازمان‌های چپ خاورمیانه‌ای که تحت عنوان انترناسیونالیست حقوق ملی را به حاشیه می‌رانند، دارای خواسته‌های ملی بود و در بیانیه دوازده ماده‌ای خواستار تدریس زبان ترکی آذربایجانی در مدارس در کنار زبان فارسی بود. در واقع این تقابلی بود با دیدگاه‌های سنترالیزم که آن را مترادف با مدرنیزاسیون ایران می‌دانستند. این رویه چه در دیدگاه چپ مرکزگرا و چه بعد از آن توسط رژیم پهلوی تحت عنوان تجدد با خواسته‌های ملی سایر خلق‌های ایران توجه نمی‌شد.

ادبیات سوسیالیستی و چپ توسط نویسندگانی چون صمد بهرنگی الهام بخش جهانی تازه و شخصیتی انقلابیست. کسی نیست ماهی سیاه کوچولوی وی را نخوانده و تحت تاثیر آن خود را در شخصیت ماهی کوچولو تصور نکرده و

در این بن بست سیاسی - اجتماعی برای خود نقش انقلابی قائل نشده باشد. ما سرزمین و خلقی را داریم که تاریخ پر فراز و نشیبی در سیر به آزادی و دموکراسی طی نموده. پشاهنگانی که رهبری انقلابات نوین را بر عهده گرفتند. بدون شک خلق آذری بخشی لاینفک از این سرزمین علاوه بر بعد سیاسی نقش عمده‌ای در عرصه‌ی اقتصاد کشور ایفا می نماید.

همجواری کوردها و آذری‌ها تاریخی طولانی دارد داستانه‌های دده‌قوردو، کوراوغلو حماسه‌های اختلاتی و مشترکی هستند بین کوردها و آذریها. صمد بهرنگی وقتی از ریشه‌ی داستان کوراوغلو به عصیان‌های جلالی‌ها نسبت می‌دهد که از عشیره‌های کورد می‌باشد. این نشان از در هم تنیدگی از دو خلق می‌باشد. در عین حال بیانگر رشادت جنگاورانی می‌باشند که در مقابل ظلم مبارزه نموده‌ند. این‌ها قهرمانان مردمی هستند که ظلم را قبول نکرده‌اند و همواره الهام بخش انقلاب مردمی بوده‌اند. این همجواری هم از نگاه فرهنگی و اجتماعی و هم از لحاظ سیاسی نمایان است. تاریخ مبارزات خلقهای کورد و آذربایجان علیه استبداد دولت مرکزی بعد از جنگ جهانی اول و تسلط دولت -ملت مرکزی که مبتنی بر پان ایرانیسم بود، دو ملت همجوار را تحت تاثیر قرار داد. تعریف دولت مرکزی بر اساس تئوری ایران شهری سرآغاز حملات فرهنگی، تاریخی بود برای اجرای یکسان سازی و آسیمیلیسیون تنوعات فرهنگی و زبانی. مبارزه خلقهای ایران در برابر سیاست سلطه‌ی مرکزی و مقاومت برای حفظ هویت، خلق‌ها را حول مبارزات ضد استبدادی و مرکزگرایانه متحد نمود.

آغاز جنگ جهانی دوم و خلا قدرت به دلیل حضور نیروهای متفقین و متحدین در جغرافیای ایران، دولت مرکزی را تضعیف نمود. خلق کورد و آذری جهت رسیدن به خواسته‌های ملی خود هر یک اقدام به تاسیس جمهوری دموکراتیک خودمختار نمودند. بدون شک این دوران را می‌توان از دوران طلایی روابط بین این دو خلق و تجربه‌ای موفق یاد نمود. همبستگی و همکاری از بهترین خاطرات حافظه‌ی تاریخی این دو خلق می‌باشد.

انقلاب خلق‌های ۵۷ در برابر استبداد شاهنشاهی و جهت تحقق دموکراسی صورت گرفت. اما با انحراف آن توسط نیروهای مرتجع و با همکاری نیروهای

سرمایه‌ی جهانی بار دیگر مانند دوران مشروطه، انقلاب به اهداف خود نرسید. در این میان خلق‌های ایران به خصوص خلق کورد و آذری متحمل حصران بیشتری شدند. دو ملت همجوار که سال‌ها بود دوشادوش همدیگر با نظام ستم شاهی جنگیدند و در بسیاری جهات اشتراکات مبارزاتی داشتند. با همکاری یکدیگر هر یک جمهوری‌هایی را تشکیل داده بودند، اما از طرف دولت مرکزی با شدیدترین شیوه سرکوب شدند. در تبریز جمهوری سوسیالیستی آذربایجان توسط نیروهای شاهنشاهی به خاک و خون کشیده شد و در مهاباد هم رهبران جمهوری کوردستان به دار آویخته شدند. این رنج مشترک و تاریخ مبارزاتی مشترک، موجب همبستگی این دو ملت سبب شد. با روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی، تمامی میراث مبارزات خلق آذربایجان از طرف حمایت مرکزی مورد غصب قرار گرفت، با سو استفاده از اشتراکات مذهبی خلق آذربایجان با دولت مرکزی سعی در تضعیف روحیه ملی گشته و در مقابل روحیه مذهبی جایگزین آن گردید. در همان ابتدا به حاشیه راندن سید محمد کاظم شریعتمداری از مجتهدین نامدار آذربایجان، معلوم گشت مذهب بیشتر از اینکه برآیندی اجتماعی باشد خوانشی حکومتی از دین می‌باشد. وی از معدود مجتهدینی بود که مخالف ولایت فقیه بود. به دستور خمینی «باید در خانه‌اش محبوس باشد تا با مرضش بپوسد و بمیرد»، حوزه علمی قم مرجعیت را از او گرفت و وی را در خانه محصور نمود. خوانش حکومتی از دین و مذهب موجب شکاف مذهبی بین خلق کورد سنی مذهب و آذری شیعه مذهب گردید. آخوندها که سال‌ها بود خواب ایجاد حاکمیت دینی و غصب رژیم را داشتند، هر چند با برگزاری مراسم هفته وحدت ظاهراً در صدد ایجاد همگرایی بودند و از امت اسلامی دم می‌زدند، اما با این ترفند از یک طرف شکاف مذهبی را عمیق‌تر نمودند و از طرف دیگر خواسته‌های ملی خلق‌ها را به حاشیه راندند. این وضعیت تنها مختص به خلق آذری و کورد نبود. در بین خود کوردهای شیعه و سنی نیز اختلافات مذهبی موجب گسست ملی گشت.

حوادث روستاهای «قارنی» و «قلاتان» که موجب قتل و عامی فجیع گردید

برآیند همین سیاست تفرقه‌اندازانه بود. برجسته نمودن اختلافات ملی و مذهبی از طرف دولت و عدم دوراندیشی نیروهای سیاسی کورد و آذری سبب گردید کسانی چون «ملا حسنی» که از مهره‌های دولت بود، این وضعیت را به نفع ایدئولوژی مرکز‌گرای دینی بکار گیرد. فاشیسم ولایت مطلقه‌ی فقیه در طول این چهار دهه نه تنها سعی در ایجاد همگرایی ننمود بلکه بر دامنه‌ی آن افزود. با ترفندهای خاص خود از جمله بکارگیری نیروهای آذری وابسته به خود در پست‌های کلیدی این منطقه و ایجاد تبعیض آشکار بین کوردها و آذری به طور عمد سعی در ایجاد اختلافات بین این دو ملت نمود. بکارگیری عمدی نیروهای سپاهی آذری برای سرکوب جنبش‌های کورد و همراستا با آن فراهم نمودن بستر رشد گروه‌های فاشیست پان‌ترکیزم که از سوی ملی‌گرایی فاشیست MHP و گرگ‌های خاکستری تغذیه می‌شدند. همه‌ی این‌ها با آگاهی و توسط سازمان اطلاعات سپاه و به صورت عمدی و با برنامه ریزی قبلی برای رودرو قرار دادند خلق کورد و آذری صورت می‌گرفت. دو ملتی که در جوار همدیگر جمهوری‌های خود را تشکیل دادند هیچ گاه مرزهای جغرافیایی مورد اختلاف آنها نبود. اما در طول این چهار دهه مدام سعی شده جنبش آزادی خواهی کوردها همچون دشمن و خطری برای آذری‌ها معرفی گردد. بدون شک نیروهای پان‌کوردیسم و پان‌ترکیسم هر از گاهی بر روی این آتش برافروخته رژیم‌های سلطه‌گر منطقه بنزین ریخته‌اند. چیزی که اینک در این کش و قوس تاریخی جلو می‌نماید شکست سیاست‌های تفرقه‌آمیز می‌باشد، اینک صدای نیروهای دمکراتیک این دو ملت شنیده می‌شد. انقلاب زن با شعار زن، زندگی، آزادی پرده‌ی شک و تردید را پاره نمود و با سر دادن شعار «آذربایجان اوياخدی، کوردستان دایاخدی» مانیفست همبستگی نوین این دو خلق را پیش روی مبارزین آزادی و دمکراسی قرار داد.

انقلاب نوین با پیشاهنگی زنان در امتداد انقلاب مشروطه می‌باشد. برآیندی است از خواسته‌های خلق‌ها و حرکتی بسوی ایجاد ایرانی دمکراتیک و ایجاد فضای زیست سیاست مسالمت‌آمیز می‌باشد. بدون تردید چنین انقلاب

اجتماعی و مترقی مورد هجوم نیروهای مرتجع خواهد بود. همینک در سپیده دم انقلاب نیروهای واپس‌گرا از نوع اسلام سیاسی، پانگراهای راسیزم ملی‌گرا و سلطنت طلب‌های مرکزیت‌گرا سعی دارند از وضعیت موجود به نفع خود بهره‌برداری نمایند. بدون شک صیانت از انقلاب دمکراتیک خلقی که اینک در جهان حامیانی پیدا نموده و نقطه امیدی برای تمامی اقشار و خلق‌های تحت ستم و بخصوص زنان شده است بر عهده نیروهای دمکراتیک می‌باشد. که فراتر از حدود ملی همبستگی داوطلبانه‌ی دمکراتیک خود را ایجاد نمایند. از همین ابتدا سلطنت‌طلبان ایران‌شهری خواب گذشته را در سر می‌پروراندند و در پی بازگشت به اقتدار شاهنشاهی می‌باشند. خلق کورد و آذری هیچ‌گاه خاطرات تلخ استبداد پهلوی و از دست دادن جمهوری‌های خود و شهادت رهبران‌شان را از یاد نبرده‌اند. انقلابیون در کف خیابان خون‌هایشان را با هم در آمیخته‌اند و اتحاد خلقی را پدید آورده‌اند. این همان هراسی است که رژیم واپس‌گرای آخوندی و دیکتاتوری شاهنشاهی از آن دارد و قدمی تاریخی است برای خنثی نمودن سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن». این دستاورد عظیم خلق‌های ایران و این همبستگی اجتماعی و اعتمادی که ایجاد شده است حاصل خون جوانانی است که به خیابان آمده‌اند و اراده برای تغییر را که دیروز تنها آرزویی شیرین بود اینک به واقعیت پیش رویمان تبدیل کرده‌اند. اراده‌ای که می‌تواند ایران نوین و دمکراتیک را بر مبنای کنفدرال و بر اساس ایجاد ملت دمکراتیک تحقق نماید.

لیست شهدای آتروپادگان ۱۸ نفر

- اسرا پناهی، ۱۵ ساله اهل اردبیل، در ۲۰ مهر در دبیرستان شاهد مورد ضرب و شتم قرار گرفته و سپس در بیمارستان به شهادت رسید.
- الهه رستگار تبریز
- حدیث نجفی، ۲۳ ساله اهل کرج، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- سپیده حسنی سولدوز
- پریسا بهمنی، جراح عمومی اهل زنجان، در ۴ آبان بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر مقابل ساختمان نظام پزشکی به شهادت رسید.
- جواد حیدری، ۴۰ ساله اهل قزوین، در ۳۱ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- محمدحسن ترکمان، اهل شاهین شهر، بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- مهرداد قربانی، اهل زنجان، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- هادی قربانی تیکان تپه
- مرتضی صادقی نادر، اهل کرج
- امیررضا عبداللهی، اهل کرج
- امیرحسین عباسی، اهل زنجان
- سیدعلی فتوحی کوهسار، اهل اردبیل
- علی حسینی، اهل تبریز
- مجید هاشمی، اهل شیراز
- پدرام جعفری، اهل کرج
- آقای طاهری از ایل قشقایی
- مهران شکاری قوشاچای، اهل میاندوآب، در ۱۲ آبان در کرج به شهادت رسید.

**ایران، سرزمین مردمانی است که در
آن زندگی می‌کنند**



ایران، سرزمین مردمانی است که در آن زندگی می‌کنند

همین هم عامل همبستگی این دیار شده است. آنچه ایجاد گسیختگی و تنش آفرینی می‌نماید، قبول تنوعات ملی و فرهنگی نیست، بلکه نگاه مرکزگرایانه و تعریف ایران بعنوان سرزمین یک زبان و یک ملت می‌باشد. در این تعریف تنگ نظرانه ما با تاریخ سازی جعلی مواجه هستیم و بیشتر از آنکه مبتنی بر واقعیات جوامع ایران باشد، خوانشی ایدئولوژیک در راستای حاکمیت مرکزیت است. همزیستی مسالمت آمیز ملت‌های مختلف در این جغرافیا، فرهنگ خاصی را ایجاد نمود و بر غنای آن افزوده که اگر این گونه نبود، شاید به هیچ عنوان نمی‌توانستیم از فرهنگی ایرانی بحث نماییم.

سرزمینی اسطوره‌ای که بر مبنای آیین میترایی و بر اساس فرهنگ زاگرسی شکل یافته، دارای جهان بینی دوآلیسم می‌باشد. این فلات جغرافیایی متعلق به جوامع متنوع در کنار یکدیگر است: مادها، پارتها، پارسها، اسکیتها، هوریها، ایلامیها و... در گذر تاریخی با تحولاتی که در این جوامع صورت گرفته و رفت و آمد خلقهای دیگر به تنوعات فرهنگی، زبانی، ملیتی و باوری آن افزوده شده است. نقشه‌ی پراکندگی خلقهای ایران بیانگر تنوع بیشتری است که بعضی از آنها قدمتی به درازای زیست بر روی این سرزمین دارند. از جمله کورد، لر، بلوچ، مازنی، گیلکی، فارس، تالشی، عرب، آذری، ارمنی، آشوری. این پازل فرهنگی با حضور ادیان زردشتی، اسلامی، یارسان، مسیحی، یهودی، بهایی و مذاهب شیعه و سنی بسیار پر معنی است. برخلاف آنهایی که سعی دارند ایران را بر اساس یک ملت و یک زبان و یک مذهب که اینک به فارس و شیعه دوازده امامی تقلیل یافته تعریف نمایند، ما با سرزمینی کثیرالمثل مواجه هستیم که مرکزیت گرایی را برمی‌تابد. اینها اتنیک‌هایی مهاجر نمی‌باشند، بلکه خود پایه‌های اساسی ایران می‌باشد.

مادها اولین سیستم مدیریتی را در این فلات بنیاد نهادند که بر اساس همبستگی دلبخواهانه و مبتنی بر کنفدراسیون بود. این شیوه از مدیریت نه بر اساس حذف و یا برتری یکی بر دیگری، بلکه همکاری و قبول اراده اعضای

کنفدراسیون شکل گرفت. همین تشکل سیاسی در برهه‌ای از تاریخ توانست امپراتوری آشور که نقش امپریالیسم جهان باستان را بازی می‌نمود، به زانو در آورد و ملل خاورمیانه را از قید اسارت رها سازد.

تاریخ نشان داده که در کدامین مقطع تاریخ، مرکز گرایی برجسته‌تر بوده، حاکمیت در دست الیت الیگارشی قبضه شده ایران دچار خسران بیشتری گشته است. دیکتاتوری، دموکراسی را محدود و جنب و جوش اجتماعی را از بین برده و رشادت و روحیه مقاومت داخلی را تضعیف کرده است. در چنین وضعیتی و در فضای دیکتاتوری و خفقان آور، از یک طرف نیروهای دلسوز و کارآمد به حاشیه رانده شده و در مقابل عرصه سیاست تبدیل به میدانی برای جولانگاه چاپلوسان و دسیسه بازهای درباری شده است. دایره‌ی خودی‌ها تنگ‌تر و منتقدین تحت عنوان دشمن خارجی مورد هجوم قرار گرفته‌اند.

با پایان جنگ‌های سی ساله‌ی مذهبی در اروپا و انعقاد پیمان نامه وستفالی، گذار از ساختارهای سیاسی که مبتنی بر سیستم ارباب - رعیتی شروع شد که بازمانده‌ای از دوران فئودالیسم بودند و در قالب امپراطوری، نقش برجسته‌ای برای حاکمیت پادشاه قائل بود. متعاقب آن انقلاب روشنفکری و پیشرفت صنعتی، راه به سوی ایجاد دولت - ملت که مبتنی بر ملت و زبان واحدی بود، گشود. ناسیونالیسم ایرانی و دولت - ملت ایران برخلاف آنچه ادعا می‌شود فاقد ریشه‌ای تاریخیست و بر خواسته از جنبش‌های ناسیونالیست قرن هیجده و نوزده اروپا می‌باشد. روشنفکران ایرانی با دیدگاه‌های نوین آشنا شدند و زمینه‌ی انقلاب مشروطه را فراهم نمودند که گامی دمکراتیک برای گذار از نظام ارباب رعیتی و فروپاشی نظام پادشاهی بود. جنگ جهانی اول و قرارداد ۱۹۱۹ مداخلات نیروهای خارجی در ایران و همکاری مشترک آنها با نیروهای ارتجاع سنتی مانع از به ثمر نشستن انقلاب مشروطه شد. دوران دولت - ملت سازی مدرن بیشتر از آنکه مبتنی بر واقعیت اجتماعی و زمینه‌های فرهنگی باشد، خواستگاه آن استعمار نوین و بر اساس فلسفه پوزتویستی است، این دیدگاه بیشتر منافع اقتصادی و تولید انبوه را اساس می‌گیرد و جهت دست یافتن به سیستم سیاسی همگون سعی در حذف تنوعات فرهنگی و مهندسی اجتماعی است. روشنفکران ایرانی با تحصیل و آشنایی با پیشرفتهای صورت گرفته در سطح جهان و مقایسه وضعیت اسفبار زندگی در

ایران و میزان عقب ماندگی که وجود داشت، در واکنش به این حقارتها تنها راه گذار را مدرنیزاسون و ایجاد دولت مدرن مبتنی بر یک ملت و یک فرهنگ می‌دیدند.

خلا قدرت مرکزی متأثر از جنگ جهانی یکم و تمایلات گریز از مرکز و ایجاد خودگردانی‌های محلی در جای جای ایران، سرخوردگی انقلابیون در عدم به نتیجه رسیدن انقلاب مشروطه، میل به ایجاد تجدد حکومتی را بیشتر نمود. روی کار آمدن رضاخان با همکاری انگلیس و بکارگیری پنجه‌ی آهنین برای سرکوب تمایلات مرکز گریز و ایجاد فضای رعب و وحشت فرصتی شد برای این طیف که بیشتر از پیش تئوری ایران‌شهری خود را بست دهند. کسانی مانند ملک الشعراى بهار، احمد کسروی، داریوش شایگان، رشید یاسمی، مشیرالدوله و... تحت تاثیر مطالعات شرق شناسی تاریخ فرهنگ ایران را باز تعریف نمودند و ایران را مترادف با مفاهیم انتزاعی «حکومت خسروانی»، «ایران شهری» و «نژاد آریایی» دانستند. بدین صورت ایدئولوژی ایران آریایی بسط یافت و رضا خان با شخصیت قلدرماب و دیکتاتوری خود که نقش عمده‌ای در این سرکوب‌ها داشت، برای رسیدن به این مهم مطلوب تشخیص داده شد. بر همین مبنا و با ذات پنداری پادشاه نسب وی را به پادشاهان ساسانی رساند و لقب پهلوی را برایش برگزیدند. در واقع می‌توان گفت خلق شاه چیزی جز برآیند افکار ایران شهری نمی‌باشد و هیچ ربطی به همبستگی ایران ندارد. زوال نظم سنتی و فروپاشی ساختارهای کهن ضرورت صنعتی نمودن کشور و ایجاد تجدد این میل را قویتر نمود. سیر رشد مدرنیته در ایران بر خلاف اروپا گام به گام و بر اساس نیازهای اجتماعی پیش نرفت، بلکه خواستی حکومتی بود که از بالا بر جامعه دیکته می‌شد. ارتش منظم، توسعه بروکراسی دولتی، آموزش متمرکز و دادگاه های حکومتی ملتزم وجود دولتی متمرکز و تمامیت خواه بود. به عبارتی یک دست سازی فرهنگی، زبانی و از بین بردن تنوعات ملی لازمه ایجاد ایران نوین به حساب می‌آمد. رژیم پهلوی تحت تاثیر تئوری ایران‌شهری با رجوع به عظمت باستان شروع به ملت سازی نمود. بدین صورت عصاره ایرانی بودن را با محوریت شاهنشاهی هخامنشیان و پادشاهی داریوش و کورش آغاز و زبان فارسی را بعنوان زبان برتر معرفی کردند. این

دیدگاه مبتنی بر توهم تاریخی بوده و سعی دارد تنوعات ملی و فرهنگی را به نفع ملت حاکم ضبط نماید. بدین صورت ایرانی بودن در صد سال گذشته بیشتر از آنکه بیانگر جغرافیای زیستی مردمان فلات ایران باشد، با فارس بودن و تئوری ایرانشهری عجین گشته.

در طول یک قرن گذشته زبان، فرهنگ، موسیقی و آداب و رسوم سایر ملت‌های این جغرافیا از جمله کوردها، بلوچها آذریها، مازنی و گیلک و ... در تبدیل به ماده‌ای خام برای فرهنگ غالب شده‌اند، از آنها سلب هویتی شده و هر گونه مبارزه برای تعریف هویت خود و سازماندهی سیاسی با انگ تجزیه طلبی مواجه گشته است. سیر به سوی تمرکز و حذف دیگری موجب از هم گسیختگی گشته و زمینه را برای مداخلات بیرونی فراهم نمود. ناسیونالیسم ایرانی در طول این صدسال گذشته فرهنگ زاگرس را به نفع مرکز غصب و با استفاده از ابزار و نهادهای مدرن از جمله ارتش، آموزش و پرورش و رسانه، آنها را نسبت به هویتشان از خود بیگانه کرده و مبارزه در راه آن را پر هزینه. بدین صورت کمر به هضم آن در هویت غالب نمود همین باعث انزجار از هویت خودی و فرار به آغوش حاکمیت شده و از سوی دیگر نیز بکارگیری فشار و سرکوب از سوی حاکمیت میزان آسمیلاسیون را شتاب داده است. بدون شک نقش هنرمندان و روشنفکران حکومتی متعلق به ملت‌های تحت ستم در پذیرش ایرانشهری و از خود بیگانگی حائز اهمیت است، در واقع همراه با ژینوساید قرمز سیاست ژینوساید سفید هم پیروی گشته است.

انقلاب زن، زندگی، آزادی صفحه نوینی از مبارزات آزادیخواهانه‌ی خلق‌های ایران برای گذار از استبداد به هر شکل آن می‌باشد. به پا خاستن بخش خاموش این فلات است که هیچ گاه صدایش شنیده نشده است. فریادهای آزادیخواهانه و برابری طلبی جنبش مزدکیان، خرم، مانی و بابک و تمامی آنهاست که خارج از دایره‌ی حاکمیت آزادی را طلب نموده‌اند. صدای الهه‌های زن - مادر ایران زمین است که در سایه‌ی حاکمیت مرکزگرا و مردسالار دولتی خفه گشته، بدین صورت ما در مرحله‌ی نوین زایش قرار داریم. انقلابی مبتنی بر گذار پارادایمی که می‌تواند همراه با خود ایران، خاور میانه و جهان را تغییر دهد.

هر چند زمانی که از دولت - ملت مرکزی سخن به میان می‌آید متزادف با ملت فارس می‌شود، اما دولت ساختار قدرت است که ایدئولوژی‌های ملی‌گرایی و مذهب‌گرایی را جهت حفظ اقتدار خود بکار می‌گیرند. دولت - ملت ایران نیز مشول چنین قاعده‌ایست. لذا اشتباه است اگر بخواهیم این نهاد سیاسی قدرتمند را متعلق به ملت فارس بدانیم، بلکه در واقع این نهادی است در دست الیتی از قدرت که صرفاً فارس نمی‌باشند. برای نمونه تئوریسین‌های ایران شهری کسانی چون رشید یاسمی و احمد کسروی فارس نیستند. در حال حاضر هم بسیار از آنهایی که بر ایران‌شهری تاکید می‌نمایند فارس نمی‌باشند زیرا ایران‌شهری ذهنیت دولت‌گرایی است. عبدالحسین تیمور تاش و علی اکبر داور از مهمترین مهره‌های بنیانگذاری دولت - ملت ایران هر دو نیز مورد غضب لویاتان دولت شدند، خود رضا شاه هم اهل سوادکوه می‌باشد. این از خصلت دولت ملت می‌باشد که سعی دارد حول ایدئولوژی خاصی قوام پیدا نماید. فارس بودن نیز تبدیل به ایدئولوژی دولت مرکزی شد، بدین صورت هویت سیاسی سایر ملت‌ها تبدیل به خطری برای نابودی فارس تلقی گردید و پاسداری از زبان و فرهنگ فارسی به مصابه پاسداری از ایران و تبدیل به وظیفه‌ای ملی شد. تمامی امکانات کشوری اعم از رسانه‌ای، آموزشی و نظامی در این راستا بسیج شدند. خواسته‌ی ملی سایر خلق‌ها به معنای از هم پاشیدگی و بازگشت به دوران هرج و مرج تلقی گردید. در واقع طبق تعریف توماس هابز دولت به حدی تقدس یافت که هر گونه خدشه‌ای به ساحت آن مساوی با وضعیت جهنمی شد.

در طول این صد سال گذشته سرکوب سایر ملت‌های فلات ایران تبدیل به نبرد مقدس گردید و حتی با فرمان جهاد، فرمی خداگونه بدان داده شد. زمانی که خمینی علیه خلق کورد و مبارزات رهایی آنها فرمان جهاد داد نه تنها کسی اعتراض ننمود بلکه بمثابه‌ی فرمان مقدس و خدایی هرکسی خود را ملزم به اجرای آن می‌دید، حتی نیروهای سکولار هم کمر در به اجرا نهادن آن نمودند. آنها دغدغه‌ی دینی نداشتند بلکه چنین جهادی را در راستای ایدئولوژی ایران‌شهری مطلوب می‌دانستند. بدین صورت با سرکوب و هیولاسازی از خواسته‌های ملل ایران، مانع از تحقق آزادی شدند و دمکراسی را

در لابلای این چرخ‌های برند سلاخی نمودند.

ما اینک در مرحله‌ای نوین قرار داریم انقلابی که نظم تحمیلی را از هم می‌گسلد و همبستگی دلبخواهانه را جایگزین آن می‌نماید. آنچه اینک می‌شکند شیشه‌ی عمر دولت - ملت است. نزدیک به دو ماه است که ملت‌های جغرافیای ایران تابوها را شکسته‌اند، خواسته‌های خود را فریاد می‌زنند، زنان بر خواسته‌های جنسی خود و بر ضد عرف‌های سنتی و دینی به پا خواسته‌اند، خلق‌ها خواسته‌های ملی خود را بیان می‌نمایند. بر خلاف تبلیغات حاکم نه تنها خللی ایجاد نشد و ایران از هم نپاشید، بلکه مردان همدوش با زنان شعار زن، زندگی، آزادی را فریاد زدند و ملت‌ها همبستگی خود را بیشتر نمودند. معلوم گشت آنچه ایجاد اختلاف می‌نمود نه طلب خواسته‌های برحق، بلکه انکار این خواسته‌ها بود.

هم اینک در بزنگاه تاریخ در مرحله‌ای حساس قرار داریم و می‌خواهیم تاریخ را از نو بنویسیم. کائوس بوجود آمده زمینه را برای تحولی عظیم ایجاد نموده، این وضعیت به همان اندازه برای نیروهای مترقی و دمکراتیک فرصت ایجاد می‌نماید، همان فرصت را هم در اختیار نیروهای مرتجع و استبدادی قرار داده تا بار دیگر خود را سازماندهی نمایند. تاریخ معاصر ایران شاهد از دست دادن فرصت‌های طلایی است که می‌توانست تحولات ریشه‌ای را در ساختار حاکمیت ایجاد نماید، اما بدان صورت که شایسته و بایسته بود نیروهای دمکراتیک چنان پرفرمانسی را از خود نشان نداده و در آخرین لحظه انقلاب را از دستشان ربودند.

سیستم مردسالار در هر دو فرم خود، سکولار و دینی که مبتنی بر پادشاهی و یا ولایت فقیه بوده، سیستمی ضد زن و ضد خلقیست و دارای بینادی دیکتاتوری می‌باشد و مبارزات یک سده اخیر حول این دو محور روی داده است. انقلاب مشروطه اولین اقدام برای تمرکز زدایی و پایان دادن به پادشاهی مطلقه بود و روشنفکران و زنان در آن نقش برجسته‌ای داشتند. این انقلاب دریچه‌ی مناسبی را برای گذار از سیستم‌های استبدادی باز نمود. استبداد تنها مقوله‌ای سیاسی نیست بلکه ریشه‌ای اجتماعی هم دارد لذا تحولات که صورت می‌گرفت تغییر در مناسبات ارباب رعیتی بود، به عبارتی تحول در ساختار

عشیره‌ای و سیستم فئودالیسم. مداخلات استعمار جهانی انگلیس و روسیه با همکاری ارتجاع دینی و همسویی بین شاه و آیت‌الله، صیغه‌ی مشروعه بودن آن بر مشروطه بودنش چربید، همین هم موجب به حاشیه راندن زنان و تنوعات دینی و ملی شد. قانون ولایت که می‌توانست زمینه‌ای برای ایجاد فدراسیون و لامرکزی باشد به کناری نهاده شد. کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ توسط رضا خان میر پنج با همکاری سید ضیاء‌الدین طباطبایی پایانی بود بر این فصل آزادی و آغاز زمستان استبداد. در این میان نیروهای انقلابی بویژه زنان کماکان به مبارزات خود ادامه دادند و به موازات آن حرکت‌های فمینیستی هم رشد نمود. اساس این مبارزات تقابل دو طیف بود؛ سازمان‌های دولتی زنان که بیشتر الگوی حکومتی از زنان را ارائه می‌داد و تقلیدی از مردسالاری بود، در مقابل سازمان‌های مستقل زنان که نسبت به وضعیت زنان معترض بودند و خواستار برجسته نمودن اراده آزاد زنان بودند. این نهادها و مبارزین آزادی همواره مورد قهر سیستم بودند، در واقع انقلاب ۵۷ تلاش برای گذار از این سیستم بود و زنان هم فعالانه مشارکت نمودند و رشادت‌ها از خود نشان دادند.

تمرکزگرایی و از هم پاشیدن مدیریت‌های محلی، وابستگی به نیروهای بیگانه و به انحراف کشیدن مبارزات زنان، عامل اساسی انقلاب خلقی مردم ایران علیه نظام شاهنشاهی بود. با وجود وقوع انقلاب اما عدم هماهنگی و سازماندهی نیروهای چپ و دمکراتیک، همچنین عدم خوانشی واقعی از جامعه‌ی ایران به آسانی انقلاب توسط ارتجاع دینی و بار دیگر با همکاری نیروهای استعماری بر انحراف کشیده شد و در طول این چهار دهه استبداد به گونه‌ی دینی آن تکرار گردید. لذا انقلاب جاری که حول محور زن، زندگی، آزادی شکل گرفته در پی چاره‌یابی تبعیض جنسی، تمرکزگرایی و شکاف‌های طبقاتی است و به موازات آن پایان دادن به مدیریت ناکارآمد استبداد زده که موجب از هم پاشیدگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی گشته و زیست بوم فلات ایران را با بحران جدی روبرو نموده است. در صورت عدم چاره‌یابی مشکلات محیط زیستی، فلات ایران توان دوام آوری در برابر خشکسالی را ندارد که بخش عمده‌ی آن نتیجه سوءمدیریت آب است.

انقلاب زنان، متفاوت با اعتراضات قبلی در پی رفورم در ساختار موجود نیست، خلاف آنچه که بعضی‌ها تصور می‌کنند باز گشت به گذشته هم نمی‌باشد، بلکه گذار از تمامی آنها است. شعار: «مرگ بر ستمگر چه شاه باشد چه رهبر» آب سردی بود بر پیکر ایران‌شهری و سلطنت طلبان که می‌خواستند با شعار «مرد، میهن، آبادی» انقلاب را به حاشیه برانند و با توهم بازگشت به گذشته خود را ارباب مردم قلمداد می‌کنند. در واقع از ویژگی‌های این انقلاب گذار از رهبریت متمرکز و هیرارشی است. اینک ما در کف خیابان رهبریتی جوان و پویا را می‌بینیم که روزانه انقلاب را هدایت می‌نماید که در پی کاریزما سازی هم نمی‌باشد، این تجربه‌ای تازه در رهبریت است. نسل جوانی که دارای خواسته‌های متفاوت و ساختار شکنانه می‌باشد، جسورانه هنجارهای موجود را زیر سوال می‌برد و طرحی نو می‌آفریند. لذا این وضعیت و پویایی اجتماعی نشان از دمکراسی رادیکال است که دیکته‌های بیرونی را بر نمی‌تابد. نیروهای اپوزیونی که توان تغییر در خود را نداشته و سعی دارند به صورت سنتی حاکمیت را ایجاد کنند توان نقش آفرینی را نخواهند داشت. دشمنان اساسی این انقلاب نیروهای ارتجاع می‌باشند که تحت عنوان اپوزیسیون سعی دارند با کمک نیروهای بیرونی پایگاهی خود را فرض نمایند. از یک طرف تحت عنوان ایرانی بودن و حفظ تمامیت ارضی، حقوق ملت‌ها را کم رنگ می‌نمایند و بر دولت مرکزی مقتدر تاکید دارند و از طرف دیگر با شعار مردسالارانه‌ی مرد، میهن، آبادی میلی برای گذار از استبداد مردانه ندارند و همچنان زن به عنوان کالای لوکس و در امتداد مردسالاری می‌نگرد. در بهترین وضعیت سعی دارد با نگاهی فمینیستی زن را در سیستم مردسالار به برابری برساند، در حالی که انقلاب زن گذار از این فمینیست می‌باشد و مبتنی بر ژنولوژی شکل گرفته است. درواقع حملاتی که از سوی این طیف فکری نسبت به آن می‌شود و تلاش‌هایی برای انکار منشا فکری و فلسفی این شعار در تفسیرهای ارتجاعی از آن، خود گویای این جنگ ایدئوژیک می‌باشد. جدالی بین حاکمیت دولت مدار و مبتنی بر ذهنیت مردسالار با گذار دمکراتیک بر اساس جامعه محوری و آزادی زن.

انتقادی که همواره از جنبش فمینیستی زنان در مرکز گرفته می‌شود عدم توجه

به ستم‌هایی است که بر زنان دیگر مناطق وارد می‌شود. آنها مدام جنبش سایر ملت‌ها را متهم نموده‌اند که در خدمت خواسته‌های ملی می‌باشد. بدین صورت سعی نموده‌اند آن را فاقد فرم‌های یک جنبش فمینیستی تحلیل می‌نمایند. در واقع این ستم دیگری که جدای از ستم ملی بر زنان حاشیه صورت می‌گیرد یک بار به سبب زن بودن و یک بار هم به سبب ملیت است. فمینیست مرکزگرا لازم است نسبت به این دیدگاه مرکز به حاشیه تجدید نظر نماید. در واقع انقلاب اخیر که استارت آن از کوردستان زده شد و حاصل مبارزات چندین دهه‌ی جنبش آزادیبخش کوردستان می‌باشد، بسیار آموزنده است و نشان داد که زنان دیگر مناطق بر عکس تصویری که مرکز ایجاد نموده بود، تنها شنونده نیستند، بلکه سخن‌ها برای گفتن دارند و برخلاف فمینیست مرکز که وارد زد و خوردهای دولتی شده و در چهار چوب خواسته‌های برژوایی و آزادی‌های شکلی تنگ نگشته، بلکه کل ساختار مردسالار جامعه و سیستم‌های سیاسی را مورد هدف قرار می‌دهد. امروز زنانی مانند نسرين ستوده، نرگس محمدی، زینب جلالیان و صدها زن مبارز دیگر در زندان‌های رژیم حلقه‌های محکمی را بین مبارزات زنان در حاشیه و مرکز ایجاد نموده‌اند که لازم است تقویت گردد. به پا خواستن زنان و پیشاهنگی آنها در سراسر ایران بخصوص در مراکز دانشگاهی تحول ریشه‌ای را فرض نموده است. هوشیاری در عدم لغزش مبارزات زنان از تحولات پارادایم و آزادی جنسیتی به سوی خواسته‌هایی ظاهری از وظایف اساسی انقلابیون می‌باشد. لذا صیانت از این انقلاب قبل از همه بر عهده‌ی نیروهای دمکراتیک بخصوص زنان و جوانان و نیروهای است که توان گذار از نظرگاه متمرکزگرایی از خود نشان داده باشند مسئولیت مبارزین و کنشگران سیاسی و اجتماعی برای گذار از این سانترالیزم می‌تواند تعیین کننده باشد. خوشبختانه انقلاب فوق محدود به منطقه، ملت و طبقه و جنس خاصی نیست، تبدیل به انقلابی جهانشمول شده و افق تازه‌ای را برای جامعه‌ی جهانی گشوده است. موفقیت این انقلاب مستلزم هماهنگی و احترام متقابل نیروها و قبول اراده دمکراتیک یکدیگر می‌باشد. در صورتی که مبارزین این پتانسیل را از خود نشان دهند توان ایجاد انقلاب پارادایمی در سطح جهان، واقعیتی پیش رو خواهد بود.

لیست شهدای شهرهای مرکزی ایران ۵۵ نفر

- آرنیکا قائم مقامی، ۱۷ ساله اهل تهران، در ۲۰ مهر بر اثر ضربات باتوم به کما رفت و پس از ۵۵ روز به شهادت رسید.
- حدیث نجفی، ۲۳ ساله اهل کرج، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- حنانه کیا، ۲۳ ساله اهل نوشهر، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در تهران به شهادت رسید.
- سارینا اسماعیل زاده، ۱۶ ساله اهل مهرشهر، در ۳۰ شهریور با ضربات متعدد باتوم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- شیرین علیزاده خوانساری، ۳۶ ساله اهل اصفهان، در ۳۱ شهریور در مازندران بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- صدف موحدی، ۱۷ ساله اهل تهران، در ۲ آبان پس از اصابت باتوم به سرش در تهران دچار ضربه مغزی شد و به شهادت رسید.
- لینا نامور، ۲۱ ساله اهل تهران، بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در تهران پارس به شهادت رسید.
- مهسا موگویی ۱۸ ساله اهل فولادشهر، در ۳۱ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر با گلوله ساچمه ای به شهادت رسید.
- نادیا عرفانی، ۲۳ ساله اهل کرج
- ناهید مصطفی پور، اهل یاسوج، در تهران به شهادت رسید
- نگین صالحی، ۲۶ ساله، در ۱۶ مهر بر اثر ضربات باتوم قبل از رسیدن به درمانگاه در تهران به شهادت رسید.
- یلدا آقافضلی، ۱۹ ساله اهل تهران، در اعتراضات دستگیر شده و در ۲۱ آبان دو روز پس از آزادی از زندان در خانه درگذشته است. هرچند مرگ او خودکشی اعلام شد اما به گفته منابع محلی در اثر شکنجه های زیاد جان خود را از دست داده است.
- احمدرضا قلیجی، ۱۸ ساله اهل اسدآباد همدان، در مهرماه بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در تهران به شهادت رسید.

- احسان خان محمدی، ۲۹ ساله ساکن هاشم آباد تهران، در ۹ مهر به شهادت رسید.
- امید مهدوی، اهل نارمک تهران، در هفته دوم اعتراضات بر اثر ضربات متعدد باتوم به سرش مدت ده روز در کما بود و پس از آن در بیمارستان تجریش به شهادت رسید.
- احمد شکراللهی، ۲۴ ساله اهل کردآباد اصفهان، در ۱۶ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به سینه و قلب به شهادت رسید.
- امیر مهدی فرخی پور، ۱۷ ساله اهل تهران، در ۶ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در پارک لاله تهران به شهادت رسید.
- ابوالفضل آدینه زاده، ۱۶ ساله، در ۱۶ مهر مقابل دانشگاه فردوسی مشهد بر اثر شلیک ۲۴ تیر ساچمه‌ای از سوی مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- آرش پهلوان، ۲۷ ساله اهل مشهد، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به ناحیه سر در میدام معلم مشهد، به شهادت رسید.
- حمیدرضا مالپیر، اهل کرج، در ۴ آبان بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- حسین اکبرزاده، در ۲۳ مهر در جریان آتش‌سوزی در زندان اوین به شهادت رسید.
- حسین مروتی، اهل قرچک ورامین، در ۱ مهر بر اثر شلیک ۳ گلوله مأموران سرکوبگر به قلب و کلیه، به شهادت رسید.
- حسین جزی، ۲۱ ساله اهل تهران، در ۲۴ مهر ازبازداشت شدگان اعتراضات تهران که در درگیری و آتش‌سوزی زندان اوین به شهادت رسید.
- جواد خوانساری، ۳۶ ساله، در ۱ مهر بر اثر آسیب ریوی از گاز اشک‌آور در تهران به شهادت رسید.
- روزبه خادمی، ۲۲ ساله اهل فردیس کرج، در ۳۱ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- سامان قادرپور، ۳۷ ساله، در تهران به شهادت رسید.
- سعید ایرامنش، بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در کرمان به شهادت رسید.
- سیدعلی سیدی، ۲۵ ساله، در ۴ آبان بر اثر شلیک گلوله ساچمه‌ای مستقیم

- به سر و پهلو در پرند به شهادت رسید.
- سیاوش محمودی، ۱۶ ساله اهل تهران، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- سینا فیروزآبادی، اهل داراب، در ۱۶ آبان در شیراز به شهادت رسید.
- سینا ملایری، اهل اراک، در ۳۰ مهر بر اثر ضربه باتوم به سرش در اراک به شهادت رسید.
- عرفان خزایی، اهل شهریار، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- عرفان زمانی، ۲۷ ساله اهل لاهیجان، در ۱۲ آبان در لاهیجان به شهادت رسید.
- عرفان نظریگی، اهل تهران، در ۷ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- علی بساکی، اهل کرج، در ۲۳ مهر بازداشت و در بازداشتگاه در زیر شکنجه مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- علی جلیلی، مدیر دبیرستان کار و دانش برادران مظفر در منطقه ۴ تهران، در ۲۸ مهر پس از احضارهای پیاپی به اطلاعات و حراست بر اثر فشارهای روحی دچار ایست قلبی شد و به شهادت رسید.
- علی اکبر ربیعی، ۴۰ ساله اهل نجف آباد، در ۱۰ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در شاپورجدید اصفهان به شهادت رسید.
- علیرضا حسینی، ۲۶ ساله، اهل تهران، در ۱ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- محسن پازوکی، ۲۲ ساله اهل پاکدشت، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- محسن موسوی، ۳۰ ساله اهل تهران، در ۱۶ مهر بر اثر ضربه باتوم مأموران سرکوبگر در تهران به شهادت رسید.
- محمد جامه بزرگ، ۵۹ ساله اهل مارلک کرج، در ۳ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- محمد زمانی، ۱۶ ساله اهل تهران، بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در سلطان

آباد به شهادت رسید.

• محمدامین تکلی، ۲۴ ساله، در مهر ماه بر اثر اصابت نارنجک گاز اشک آور دچار ضربه مغزی شد و به شهادت رسید.

• محمد حسین ترکمن، ۲۶ ساله اهل اصفهان، در ۳۱ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

• محمدجواد فرمانی، ۲۴ ساله، بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در شهر ری به شهادت رسید.

• محمدرضا فردوسی (حسام)، ۲۴ ساله اهل تهران، در ۱۷ آبان در تهران به شهادت رسید.

• محمد رضا سروری، ۱۴ ساله اهل افغانستان، در ۳۱ شهریور در تهران به شهادت رسید.

• مرتضی سلطانیان، اهل اصفهان، در ۱۰ مهر در تهران به شهادت رسید.

• مهدی حضرتی، ۱۷ ساله اهل کرج، در ۱۲ آبان به شهادت رسید.

• مهدی عسگری، ۱۸ ساله اهل گرمسار، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

• مهدی لیلازی، اهل مارلیک کرج، در ۳۱ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در مارلیک کرج به شهادت رسید.

• مهرباب نجفی، اهل زرینشهر، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

• مهرشاد شهیدی، ۱۹ ساله، در ۴ آبان در اراک به شهادت رسید. (هنوز کاملاً مشخص نیست که در خیابان یا پس از بازداشت به شهادت رسیده)

• نیما نوری، ۱۷ ساله اهل کرج، در ۱۲ آبان بر اثر اثابت گلوله مأموران سرکوبگر به سینه و ران، به شهادت رسید.

• هادی حق شناس، اهل اصفهان، در ۱ آبان برای نجات یک دختر از دست مأموران لباس شخصی، بازداشت و شکنجه شد و سپس در بیمارستان الزهراي اصفهان به شهادت رسید.

خوزستان

جغرافیایی ثروتمند و در عین حال محروم



خوزستان

جغرافیایی ثروتمند و در عین حال محروم

اگر بر اساس داده‌های تاریخی به جغرافیای فلات ایران بنگریم، برخلاف آنچه دیدگاه مرکزگرایی حضور اعراب را در این فلات به بعد از اسلام نسبت می‌دهند. شاهد حضور اعراب بومی در منتهی الیه جنوب غربی فلات ایران می‌باشیم و از آن تحت عنوان خوزستان یاد می‌شود. خوزی، هوزی یا خوزستان نامهای باستانی هستند که برای این منطقه به کار رفته‌اند. طبق منابع تاریخی حضور خلق عرب همراه با سایر خلقهای دیگر در این فلات و در کناره‌های خلیج، قدمتی کهن دارد، لذا نمی‌توان حضورش را تنها به دوران بعد از اسلام محدود نمود. تاریخ نویسی ایران که تحت تاثیر دیدگاه ایران شهری قرار گرفته، سال‌های متمادی سعی نمود حضور اعراب را هم‌راستا با تسلط خلافت اسلامی بر ایران بررسی نماید، متأسفانه این رویه موجب شد بر روی افکار عمومی جامعه ایران تاثیر سوئی بگذارد. اگر توجه داشته باشیم فروپاشی سلسله‌ی پادشاهی ساسانی که از آن به عنوان اوج عظمت و نماد ایران‌شهری یاد می‌شود، تنها به حملات لشکر اسلام و پر رنگ نمودن عربی بودن آن نسبت داده می‌شود. بدون در نظر گرفتن عوامل داخلی و فساد و پوسیدگی و ناکارآمد بودن سیستم شاهنشاهی ساسانیان و یا عدم توجه به بی‌عدالتی اجتماعی و استبداد سیاسی که حاصل اتحاد شاه و دین بود در قالب دولتی دسپوتیک که هر گونه اعتراضی را با صرب‌گداخته پاسخ می‌داد و سرکوب جنبش مزدکیان و مانویت نموده‌ای از آن می‌باشند. همه این‌ها چیزی بیش از تحریف عمدی تاریخ به نفع ایدئولوژی پان‌ایرانسیم نیست. لذا تقلیل دادن فروپاشی این عظمت پوشالی به دشمن خارجی، رویه‌ای است که دیکتاتورها همواره پیروی نموده‌اند. لذا نمونه‌ی پیش رو چیزی خارج از این قاعده نبوده و انکار آن جز جزم اندیشی و عدم گذار از دیدگاه استبداد زده نمی‌تواند باشد. این تاریخ نویسی جعلی و فرافکنی ایران‌شهری سبب گردید تمامی خفت و خواری‌های خود را به حملاتی بیرون از امپراتوری و متعاقب

آن حمله‌ی اعراب نسبت دهند. چنین دیدگاهی با خود ادبیاتی کینه‌توزانه را نسبت به خلق عرب ایجاد نمود. فردوسی و به طبع آن کسانی چون صادق هدایت و بسیاری از به ظاهر روشنفکران، جهت بازآفرینی آنچه عظمت ایران باستان می‌نامیدند؛ و برای تاریخ سازی آن، ادبیات ناسزاگویی را در رابطه با اعراب رواج دادند که امروزه نیز آثار مخرب چنین ادبیاتی کماکان به قوت خود باقی است. در حالی که واقعیت تاریخ شاهد همکاری طوایف عرب با اردشیر بابکان، جهت رسیدن به قدرت می‌باشد. جدایی از آن خلق عرب نیز همانند سایر ساکنین فلات ایران دارای ادیان خاص خود بوده‌اند و با همسایگان خود مراوداتی دوستانه داشته‌اند و قبل از اسلام دارای آیین صائبی بوده‌اند. اعراب فلات ایران در جغرافیای خود هم با فارسها و هم با لرها در هم تنیدگی خاصی دارند. اعراب کمری که در جوار لرها و در کوهپایه‌های زاگرس ساکن هستند، برخلاف سایر اعراب زندگی کوهستانی دارند و لقب کمری که به آنها اطلاق می‌گردد، متأثر از شیوه‌ی زندگی و سکونت آنها در کوه و کمر می‌باشد. در حال حاضر اعراب ساکن جغرافیای ایران طبق آمارهای دولتی که همواره سعی در کم جلوه دادن آن را دارند، در سال ۹۵ جمعیتی بالغ بر ۲,۷۵ درصد از جمعیت کل ایران می‌باشند که بیشتر در استان‌های خوزستان، بوشهر و هرمزگان، اصفهان، خراسان و قم ساکن می‌باشند.

قرن بیستم و سیطره‌ی دولت ملت در فلات ایران تغییری ناخواسته بود و بیشتر از آنکه برخواسته از مطالبات ملت‌های ایران باشد، طرحی تحمیلی از خارج و برخواسته از مدرنیته‌ی وارداتی غرب بود. طرحی بود برای بر ساخت ایرانی مقتدر که بتواند خواسته‌های استعمار نوین را برآورده نماید. با همکاری استعمارگران و از طریق چکمه‌های رضاخان، میر پنج سایه خود را بر ایران گستراند. دیدگاه ایرانی‌شهری با همکاری دیدگاه‌های اورینتالیستی و با سود گرفتن از اکتشافات باستان‌شناسی سعی در تاریخ سازی نمود. ایجاد ملتی واحد برای دولتی واحد که مهندسی اجتماعی بود جهت ملت‌سازی تحت عنوان ملت ایران که حول فارس بودن بعنوان مرکز دور می‌زد و بقیه ملت‌های جغرافیای ایران را در خدمت ملت برتر هضم می‌نمود و یا بعنوان اتنیک و خارجی بودن حذف می‌کرد. تبلیغات دولت ملت ایران مبتنی بر تئوری

ایران‌شهری و تحت تاثیر دیدگاه نژاد پرستی حزب سوسیال - ناسیونالیست آلمان هیتلری (نازی‌ها)، ایران و آریایی بودن، که تا این دوران وجهه‌ای جغرافیایی داشت و برای بیان سرزمینی به کار می‌رفت و دارای تنوع خلقی بود؛ تبدیل به عرق ملی شد و سعی شد آن را با استفاده از باستان‌گرایی و ملت‌سازی جعلی بر جامعه تحمیل نمایند.

همراه با کشف نفت همانند طلای سیاه در جغرافیای خوزستان، این منطقه تبدیل به جغرافیایی استراتژیک برای حکومت مرکزی شد. نظامی که قرار بود شکوه و عظمت از دست رفته را با بهره‌برداری از این منبع طبیعی باز یابد! سیاست مرکزگرایی در صد سال اخیر و با روی کار آمدن دو رژیم پهلوی و اسلامی مبتنی بر دیدگاه غضب سرزمینی بوده است، هر یک به شیوه‌ای سعی داشته این منطقه نفت خیز را از دست ساکنان بومی آن خارج نمایند. دیدگاه ایران‌شهری بر اساس تعریف عرق نژادی، ساکنان بومی را نسبت به سرزمین خود بیگانه جلوه می‌داد. اسلام شیعی دولت‌گرا، اعراب سنی را بخشی از خود نمی‌دانست و با ایجاد تفرقه بین اعراب شیعی و سنی زمینه‌های مهاجرت را فراهم نماید. همچنان که شاهد هستیم در دوران پهلوی تحت عنوان مزارع کشت و صنعت بهترین زمینهای آبرفتی خوزستان را از دست مردم بومی خارج نمودند. سرزمینی که از لحاظ میداین نفتی و زمینهای آبرفتی غنی بود به صورت آگاهانه و بر اساس سیاستهای تبعیضی با کمبود امکانات زیستی مواجه گردید و اینک جزء مناطق محروم کشور محسوب می‌شود. این سیاست‌ها در ایجاد مهاجرت دسته جمعی مردم بومی به کلان شهرها و مناطق مرکزی موثر افتاد. می‌توان گفت در طول این چند دهه سیاست‌های ژینوساید نسبت به مردم خوزستان پیروی شده است.

اعمال سیاست‌هایی مبتنی بر هضم هویتی و فرهنگی از سوی حکومت‌های مرکزی نسبت به ملت‌های تحت ستم همواره موجب شدت یافتن عصبیت‌های قومی می‌گردد و تلاش برای حفظ بقا تبدیل به استراتژی ملت تحت ستم می‌گردد. چنین رویه‌ای تنها مختص به خلق عرب نمی‌باشد. چنین وضعیتی بر همه‌ی ملت‌ها از جمله؛ کوردها، بلوچ‌ها و تمامی خلق‌هایی که برای حفظ هویت خود تلاش می‌کنند صدق می‌کند. چنین وضعیتی، ملت تحت ستم را

در لاک دفاعی فرو می‌برد و باعث می‌شود نسبت به تحولات اجتماعی بسیار سختگیرانه برخورد نماید. چنین وضعیتی تاثیر زیادی بر روی جامعه خوزستان بر جای گذاشته است. ملت عرب در خاورمیانه جهت حفظ همبستگی خود و برای اداره امورات جامعه‌ای بر مبنای قبیله، طایفه و عشیره خود را سازماندهی نموده. رهبر عبدالله اوجالان بر این باور است ساختار جامعه انسانی در هر مقطع زمانی، خود را بگونه‌ای سازماندهی نموده و این مراحل از مرحله کلان شروع شده تا به سازماندهی عشیره‌ای و قبیله‌ای هم رسیده است. در واقع ملت ساختاری جدید است که در دوران مدرن حول بازاری مشترک شکل گرفت و با مقوله‌ی دولت- ملت مدرن عجین گشته و در بازی‌های قدرت تبدیل به بازیگر سیاسی گشته است. سیستم سرمایه‌داری بدین صورت وضعیتی را فرض نموده و جوامعی که دارای دولت نباشند را بعنوان ملت محسوب نمی‌کنند، درحالی که ملت بودن مقوله‌ای اجتماعی است و بیانگر شیوه‌ای از سازماندهی می‌باشد و ربطی به داشتن و یا عدم داشتن دولت ندارد. نباید فراموش نمود عشیره و یا قبیله سازماندهی‌ای که جامعه برای خود ایجاد نموده و بیش از ساختار دولتی دارای وجهه‌ای مردمی می‌باشد.

در اینجا مشکل اساسی دیدگاه مردسالاری می‌باشد که خود را در شیوه‌ی اقتدار بروز داده و قدرت نظامی، مدیریتی و ایدئولوژی را در دست ایت محدودی قبضه نموده و مانع از تغییر نهادهای اجتماعی و مدیریتی می‌شود. جامعه‌ی عربی در ایران تحت انقیاد سلطه‌ی مرکزی در لاک دفاعی فرو رفته و هر گونه تحول اجتماعی و ساختاری را به عنوان تهدید علیه خود و خطر هضم در سیستم سلطه می‌داند. این شیوه‌ی برخورد در دست نهادهای قدرت محلی همواره همچون بهانه‌ای برای مخالفت با نوزایی بوده و مدام در حال باز تولید خود می‌باشد. همانند هر جامعه‌ای تحت ستم، شیوخ و روسای طوایف با نیروهای قدرت مرکزی در ارتباط می‌باشند و منافع ملی خلق خود را قربانی منافع خانوادگی و طایفه‌ای نموده‌اند. بدون شک شیوخ عرب ایران از این قاعده مستثنا نمی‌باشند. نهادهای قدرت حکومت نیز به موازات آن شیوخ را جهت منافع خود بکار گرفته‌اند و با نقش دهی به آنها در راس قدرت، مانع از تحولات اجتماعی می‌شوند. ارتباط کارگزاران رژیم جمهوری

اسلامی، کسانی چون محسن رضایی، احمدی نژاد و روحانی و ... با شیوخ سیاست‌هایی در راستای این بازتولید قدرت می‌باشد که هر دو نهاد مکمل همدیگر می‌باشند.

درحالی‌که نهادهای مدنی و بومی که در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی فعالیت می‌نمایند و شریانهای اساسی تحول اجتماعی را تشکیل می‌دهند، عدم سرمایه‌گذاری حاکمیت در بخش توسعه‌ی اجتماعی و سرکوب نهادهای مدنی و بومی باعث عدم توجه به توسعه منطقه و سرمایه‌گذاری در آن می‌شود. در این رابطه بیش از همه زنان قربانی گشته و به حاشیه رانده شده‌اند. از یک طرف مردسالاری دینی و دولت مرکزی آنها را به حاشیه رانده و از طرف دیگر عصبیت عشیره‌ای که باز تولید همان خشونت حکومتی است، زنان را تحت فشار قرار می‌دهند، این دو مکمل همدیگر می‌باشند. جنبش‌های فمینیستی تاکنون نتوانسته‌اند این بعد از خشونت سازمان یافته‌ی دولتی که برآیند تبعیض ملی و سرکوب هویتی می‌باشد را به خوبی تشریح نماید. زیرا این جنبش زن را مجزا از اجتماع و زیست بوم وی در نظر می‌گیرد و بدون توجه به زد و خوردهای بازی قدرت که در مرکز بر روی حاشیه وارد می‌شود تنها در پی ایجاد حقوق برابر زن و مرد می‌باشد. غافل از اینکه در جامعه‌ی تحت ستم و به حاشیه رانده شده مردان هم تبدیل به ابژه ملت برتر شده‌اند. در بهترین حالت اگر زن در جامعه‌ی تحت ستم به برابری با مرد برسد، باز نتوانسته از وضعیت ابژه‌گی خارج شود. یکی از معضلات عمده‌ای که زنان در این گونه جوامع با آن مواجه هستند پیشنهاد سبک زندگی بوژوازی و دولت‌گرایانه می‌باشد تحت عنوان حقوق زنان و هدف نهایی مبارزه در راستای آزادی زن می‌باشد. در چنین حالتی زنان با دو وضعیت روبرو می‌شوند یا تحت عنوان رسیدن به چنین آزادی کاذبی از جامعه‌ی خود فرار نمایند که در این وضعیت در دام نظام سرمایه‌داری قرار می‌گیرند و زن را به مثابه‌ی کالا مورد سواستفاده قرار می‌دهد. یا اینکه تسلیم امر واقع شده و در برابر ستم جنسی سکوت اختیار نماید. انقلاب جاری انقلابی در معنای واقعی کلمه «زن محور» می‌باشد و حول شعار زن، زندگی، آزادی به پیش می‌رود و در پی تغییرات پارادایمی در ساختار قدرت مردسالاری بوده و تغییر

را در مناسبات قدرت اجتماعی هدف قرار می‌دهد. مبارزه‌ای با بعد اجتماعی است که تحول هنجارهای ارزشی جامعه جهت رهایی از ذهنیت مردسالاری را مهیا می‌سازد و تنها بر روی تحول زنان تمرکز ندارد بلکه به موازات آن دیدگاه مرد را نسبت به زن و جامعه متحول می‌نماید.

زنان عرب در فضایی دست به مبارزه زده‌اند که هنوز دخترها قربانی سنت (خون بس یا فیصله) باشند و قتل‌های ناموسی بر اساس مصلحت عشائری یا مخفی نگه داشته می‌شوند و یا تحت نام ناموس انتقام جویی می‌گردد. بدین صورت زنان عرب با دو هدف اساسی وارد مبارزه شده‌اند. اولاً تغییر در ذهنیت مردسالار عشیره‌ای و شکست تابوهای پیش رو، دیگری مبارزه با سیستم دولت محور مردسالار در همبستگی با سایر زنان ایران، چنین اتحادی زنان عرب را وارد مبارزات منطقه‌ای و جهانی نموده است. همین ویژگی انقلابی است که باعث شده زنان تبدیل به دینامیک تغییرات اجتماعی شود. بدون شک هزینه‌هایی که زنان می‌پردازند برای رهایی جامعه از ذهنیت مرد سالار که همان ذهنیت مرکزگرای دولتی است و بسیار ارزشمند می‌باشد. پشاهنگی زنان در این مبارزات بیانگر اشتیاق برای آزادی است. زنی چون «سپیده قلیان»، فعال سیاسی سالهاست مبارزه‌ای بی امان را در برابر این ذهنیت شروع نموده و بارها طعم شکنجه و زندان را چشیده‌اند. این برجسته شدن نقش زنان در رهبریت انقلاب را نشان می‌دهد.

رستاخیز ملت عرب در خوزستان و علل الخصوص احواز تاریخ طولانی دارد. حضور میادین نفتی و شهرکهای صنعتی، همچنین شرکت نیشکر هفت تپه زمینه‌ای مناسب را برای مبارزات کارگری فراهم نموده. همچنان که شاهد هستیم اعتصابات کارگران پالایشگاه‌های نفت جنوب در دوران پهلوی نقش اساسی در سقوط این رژیم داشت. در سالهای اخیر معضلات این منطقه بسیار بیشتر شده مانند: سیل‌های ویرانگر، خشک شدن رودخانه‌ی کارون، ورود ریزگردها در حد بحرانی شدن وضعیت حیات در شهرهایی مانند احواز، فرو ریزی ساختمان متروپل و... بیانگر بحران مدیریتی منابع طبیعی در این استان می باشد. توجیه وضعیت خشک سالی برای منطقه‌ای که از لحاظ جغرافیایی بزرگترین حوضچه آبی زاگرس می‌باشد، جز با نسبت دادن آن به بی‌ایق‌مندی مدیریت منابع طبیعی

قابل توجه نمی‌باشد. مقاومت‌های خلق عرب جهت احقاق حقوق ملی و خواسته‌هایی در راستای توسعه‌ی زیرساخت‌های اقتصادی و رفاهی از طرف دولت مرکزی همواره با برچسب دشمن تراشی خارجی با شدت عریان پاسخ داده شده‌اند. در طول این سالها ما شاهد سرکوبهای شدیدی بوده‌ایم که نمونه‌ی آن کشتار معترضین در اعتراضات آبان ۹۷ و بهار ۱۴۰۰ می‌باشد. این شدت عمل را زمانی می‌بینیم که نزارهای هورالعظم را پر از جنازه‌ی معترضین نمودند و روستاهایی که لوله‌های نفت و گاز در میان آن می‌گذرند هنوز از آب آشامیدنی محرومند و با مشکل نبود سوخت مواجه هستند.

اینک در جریان انقلاب نوین احواز و شهرهای عرب نشین وارد فاز تازه‌ای از مبارزات شده‌اند. اهمیت این مبارزات در این دوره تاریخی پیشاهنگی زنان می‌باشد. هر چند جامعه‌ی سنتی مانع از حضور گسترده‌ی زنان در این انقلاب می‌باشد اما پشتکار زنان عرب و میل به آزادی و تحول بنیادی، نوید بخش برساخت جامعه‌ای آزاد و رها از قید و بندهای سیستم مردسالار است. به طور حتم نسل نوین جامعه عربی راه به سوی این تحولات را باز می‌نماید. با توجه با اینکه جنبش زن، زندگی، آزادی مبتنی بر تولید و تولد و زایش از هر بعد می‌باشد و عدالت محور و آزادیخواه و مبتنی بر محیط زیست است، توان پاسخگویی به نیازهایی را دارد که امروز خوزستان با آنها دست و پنجه نرم می‌کند. رهایی از ستم ملی، عصبیت‌های عشیره‌ای و مردسالارانه، محیط زیستی مبتنی بر احیای تالاب‌ها و پایان دادن به ریزگردها و امید به حیاتی تازه در هوایی تمیز نقاط مشترکی این انقلاب زن محور می‌باشد، همین ویژگی‌های جامعه‌ی خوزستان را با خواسته‌های متفاوت کنار همدیگر جمع نموده است.

لیست اسامی شهدای خوزستان ۱۱ نفر

- مرضیه دشمن زیاری، اهل بوشهر، در ۲۵ مهر در شیراز به شهادت رسید.
- آروین ململی گلزاری، ۱۸ ساله اهل ایذه، در ۳۱ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در فولادشهر به شهادت رسید.
- احسان خواجهوی دره بالایی، ۱۵ ساله، در ۱ آبان بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در دزفول به شهادت رسید.
- پوریا کیانی، اهل ایذه، در مهر ماه بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- علی بنی اسد، ۲۰ ساله، پس از بازداشت در اداره اطلاعات احواز در زیر شکنجه مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- عماد حیدری، ۳۱ ساله اهل منطقه ملاشیه احواز، ۵ مهر بازداشت شد و ۱۴ مهر پیکر او که زیر شکنجه به شهادت رسیده بود، تحویل داده شد.
- فرید کوراوند، اهل ایذه، در ۶ آبان در اعتصابات عسلویه بازداشت شده و زیر شکنجه مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- محمد خواجهوی دره بالایی، اهل دزفول، در ۳۰ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در دزفول به شهادت رسید.
- محمد قائمی، ۱۷ ساله اهل دزفول، در ۱۵ آبان به شهادت رسید.
- محمد مهرداد، اهل دزفول، در مهر ماه به شهادت رسید.
- مهدی فرحانی، ۱۷ ساله اهل خرمشهر، در اعتراضات آبادان بازداشت شد و در زیر شکنجه مأموران سرکوبگر به شهادت رسید. پیکر او در ۲ آبان تحویل داده شد.

بلوچستان

جغرافیایی در فلات ایران

آینه تمام قد ستم ملی و جنسیتی



بلوچستان جغرافیایی در فلات ایران ، آیینہ تمام قد ستم ملی و جنسیتی

استان سیستان و بلوچستان از نظر وسعت، سومین استان پهناور کشور پس از خراسان و کرمان است و ۱۸۱۷۵ کیلومتر مربع یعنی معادل ۱۱/۰۳ درصد مساحت کشور را دارد. لازم به ذکر است که مساحت ذکر و ثبت شده که بدان اشاره گشت تنها مساحت کنونی بلوچستان است و قسمتهای تجزیه شده آن یعنی نهبندان، جیرفت، میناب، سیریک، بشاگری و جاسک مورد محاسبه قرار نگرفته است. شوربختانه و البته در امتداد دموگرافی نمودن و تسلط هر چه بیشتر بر این منطقه، دولت در صدد تقسیم مجدد است و قصد تفکیک دوباره این استان را دارد. ذخایر زیرزمینی و معدنی ثروتمند، موقعیت ژئوپلیتیکی منحصر به فرد و دسترسی به آبهای آزاد جهان در جنوب از طریق چابهار و کنارک، از جمله مواردیست که منطقه را بیش از پیش مورد طمع دولتمردان در ۱۰۰ سال گذشته قرار داده است. برای دستیابی هرچه آسانتر به این امکانات و ثروت لایزال، همواره سعی در آسیمیله نمودن مردم منطقه، کوچ اجباری، در زیر خط فقر نگه داشتن ساکنین بومی منطقه، ایجاد مشاغل پر خطر و کذائی چون سوختبری و معاملات موار مخدر نموده‌اند. بدین ترتیب حائلی غیر قابل نفوذ میان ملت بزرگ بلوچ که مورد استبداد، استعمار، ستم ملی ملیتی و دینی بیشتری در قیاس با دیگر نواحی فلات ایران قرار گرفته، بوجود آورده‌اند.

برای شناخت هرچه بیشتر مردمی که اینچنین صعبانه مورد خشونت و تبعیض دولتی قرار گرفته‌اند، لازم است به مسائل تاریخی، جغرافیائی، آیین و فرهنگ این مرز و بوم بیشتر پرداخته شود تا بتوان به نتیجه گیری صحیح‌تری دست یافت. هرچند به دلایل عدیده و از جمله سانسور شدید ادبیات و تاریخ ملل تحت ستم در ایران، امکان یافتن اسناد قابل اعتماد و تایید شده از طرف این ملت بزرگ با فرهنگی کهن و قدمت تاریخی، بسیار کم است. امید که در این باب رفقای فعال بلوچستان دایره فعالیت و آگاهی رسانی

خویش را ارتقای بیشتری دهند تا دیگر ملیتهای ساکن در جغرافیای ایران، نقاط مشترک اتحاد و همگرایی را با آنان دریابند و تفهیم گردند که تاریخ دستساز و ساخته و پرداخته حکومت ضد مردمی پهلوی و ولایی فاقد مشروعیت بوده و قابل اعتماد نیست. زیرا در ادامه سیاست دولت - ملت، دیگر ملیتهای منطقه مورد هجوم وحشیانه قانون مطبوع حاکمیت، جهت ژینوساید فیزیکی و فرهنگی قرار گرفته و در این راه از تمامی ابزار ضد انسانی استفاده نموده‌اند. منطقه‌ی کاملاً متمایز سیستان در شمال و بلوچستان در جنوب استان قرار گرفته‌اند. رودخانه‌ی هیرمند که از دشت سیستان می‌گذرد، امکان توسعه‌ی کشاورزی و بهره‌برداری از امکانات دریاچه‌ی هامون را در اختیار مردم سیستان قرار می‌دهد. بلوچستان به لحاظ دارا بودن منابع غنی زیرزمینی، مناسب کشت محصولات سودآور صادراتی و برخورداری از موقعیت تجارتی و تأسیسات دریایی و امکانات توسعه‌ی شیلات، از پتانسیل‌های مناسبی برای توسعه برخورداری است. اما متأسفانه با توجه به قرارداد بهره‌وری از آب هیرمند و سد موجود، مردم منطقه قربانی این سیاستگزاری غلط قرار گرفته و مناطقی با حاصلخیزی فراوان عملاً غیر قابل استفاده گشته‌اند. البته ثبت قراردادی ننگین میان ایران و پاکستان عملاً در جهت تحت سلطه قرار دادن هر چه بیشتر ملت ساکن بلوچ در دو طرف مرزهای استعماری این دو کشور بود و پرداختن به آن در این موضوع نمی‌گنجد. همچنین موقعیت سوق الجیشی بلوچستان از نظر جغرافیایی، مرز طولانی بین این استان و دو کشور همسایه و هم‌کیشش، پاکستان و افغانستان، باعث تأثیرات متقابل سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این سه حوزه شده است. دو کشوری که هر کدام پاره‌ای از بلوچستان تقسیم شده را جزوی از خاک خود به ثبت رسانده و از آن به استان یا ولایتی از کشورشان نام می‌برند.

بلوچستان از سال ۱۵۱۲ میلادی تا قبل از اشغال شبه قاره هند توسط استعمار بریتانیا، کشوری مستقل تحت فرمانروایی «خان» بود. بعد از استقلال هند و پاکستان از استعمار بریتانیا در سال ۱۹۴۷ میلادی، بلوچستان نیز آزاد شد. اما در روز ۲۷ مارس سال ۱۹۴۸ میلادی (یک سال بعد از استقلال) ارتش پاکستان وارد شهرهای بلوچستان شد و عملاً آن را اشغال و ضمیمه پاکستان کرد. از همان

آغاز اشغالگری کشور جدید التاسیس پاکستان تا به امروز یعنی در عرض ۷۴ سال گذشته، پنج جنگ خونین (انتفاضه) بین بلوچ ها و ارتش پاکستان رخ داده است که در آنها دهها هزار نفر کشته شده اند. بلوچستان با دارا بودن بیش از چهل درصد از خاک پاکستان فعلی، بزرگترین و از منظر منابع زیرزمینی و دریایی غنی‌ترین ایالت آن کشور است. اما در عین حال محروم ترین، فقیر ترین و سرکوب شده ترین ایالت نیز می باشد. سیاستی که در افغانستان و ایران نیز پیروی گشته و این خلق بزرگ با کشور غصب شده را تحت بدترین شیوه‌های معیشتی و کاری نگه داشته‌اند.

در سال ۱۹۴۸ میلادی که بلوچستان آزادی خود را از دست داد فقط ۵۸ کشور عضو سازمان ملل بودند. امروز بیش از ۱۹۳ کشور مستقل ریز و درشت عضو آن هستند و بزودی یک کشور دیگر نیز به آنها اضافه خواهد شد. سرزمین تاریخی بلوچستان (شامل هر سه بخش بلوچستان در پاکستان، ایران و افغانستان) با بیش از ۶۴۰ هزار کیلومتر مربع از نظر مساحت می توانست جزو یکی از بزرگترین آن مجموعه چهل و پنج کشور بزرگ اعلام شده از جانب سازمان ملل محسوب گردد. از نظر وسعت یعنی هم‌تراز اوکراین که اکنون روسیه با آن همان کاری را می کند که پاکستان و ایران، ۷۴ سال پیش با بلوچستان کردند و یا از نظر مساحت هم‌تراز سودان جنوبی که اخیراً مستقل شده می باشد.

از نظر جمعیت نیز با جمعیتی بین حداقل ۲۹ تا ۳۵ میلیون جزو هفتاد کشور پرجمعیت جهان می‌توانست باشد. از نظر زبانی نیز در رده هشتاد قرار دارد. با دارا بودن بیش از ۱۳۵۰ کیلومتر نوار ساحلی و معادن و منابع زیر زمینی فراوان از نظر ثروت نهفته و منابع طبیعی در رده چهل و پنجمین کشور می توانست قرار گیرد. از منظر تاریخی نیز هزاران سال پیشینه تاریخی و فرهنگی با هویت مختص به خود دارد. در کتب یونان باستان و دیگر کتب قدیمی از جمله کتیبه‌های هخامنشی در مورد آن با نام‌های مختلف از جمله «مگران» یاد شده است. بخش قابل ملاحظه ای از شاهنامه فردوسی که تحت تأثیر اصلی‌ترین منابع خود از جمله شاهنامه‌ی ابومنصوری و ترجمه‌ی خداینامه‌ها و سایر آثار تاریخی و داستانی باستان می باشد؛

در مورد استقلال هویت و شخصیت خلق بلوچ و همچنین جنگ بین پادشاه مکران و پادشاه ایران صحبت زیادی به میان آمده است. بر اساس شاهنامه زمانی که کیخسرو قصد حمله به افراسیاب پادشاه توران را داشت به همه پادشاهان همسایه پیغام فرستاد و درخواست کمک کرد. همه از جمله فغفور چین موافقت کردند غیر از پادشاه مکران که به کیخسرو پاسخ «نادیده بر ما فرمان مجوی» فرستاد.

از روزهای آغازین اشغال بلوچستان توسط پهلوی اول که با نظم نوین و پروژه‌های دولت - ملت سازی آن مصادف بود تاکنون یعنی به مدت بیش از نود سال، همچنان به مردم بلوچ به عنوان غیرخودی‌هایی نگریسته می‌شود که همواره باید در تمام عرصه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی عقب‌نگه داشته شوند. در واقع مسئله خلق بلوچ به عنوان موضوعی امنیتی برای حکومت‌های مستقر در ایران مطرح بوده است. یکی از نتایج این نوع نگاه، تبعیض و ایجاد شکاف در بحث آموزش بوده است. پس از ادغام بلوچستان در ایران، به مدت بیش از سه دهه تعداد اندکی توانستند در حد فهم انجام فرامین و تصدی مشاغل، تا سطح ابتدایی آموزش ببینند. سطح سواد اولین گروه از کارمندان و حتی آموزگاران بلوچ در سطح دبستان بوده و تعداد فارغ‌التحصیل‌های دانشگاهی بلوچ در سراسر بلوچستان از تعداد انگشتان یک دست هم تجاوز نمی‌نمود. به دلیل فشارهای حکومتی بر روشنفکران بلوچ در آن زمان و حتی حذف فیزیکی تعدادی از آن‌ها توسط حکومت، اکثریت تحصیل کرده‌های بلوچ ترجیح دادند که پس از اتمام تحصیلات به بلوچستان باز نگردند. وضعیت مدارس در شهرها بسیار تأسف بار و فاقد استانداردهای لازم بود. هرچه فاصله‌ی مناطق تحت پوشش آموزش و پرورش از شهرها بیشتر می‌شد، کلاس‌های درس خشتی - گلی و کپری بیشتر شدند و تنها یک آموزگار مسئول آموزش پایه‌های اول تا ششم می‌شد.

با روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی در ایران نه تنها معضل مدارس خشتی - گلی و کپری حل نشد بلکه بر تعداد آن‌ها افزوده گردید. در مدارس و مراکز آموزش عالی، دانش آموزان و دانشجویان بلوچ به جز تبعیضات نهادینه شده‌ی مربوط به دوران پهلوی، دچار تبعیضات مذهبی سازمان‌یافته با هدف

شیعه‌گستری و تسریع آسمیلاسیون یا همانندسازی فرهنگی اجباری شدند. نهادینه شدن بیش از هشتاد درصدی فقر در میان مردم بلوچ و بیکاری گسترده‌ای که در نتیجه‌ی واگذاری مشاغل به مردم غیر بومی در جهت تشویق آن‌ها به مهاجرت و اسکان در منطقه با هدف دموگرافی یا همانا تغییر بافت جمعیتی صورت گرفته، موجب گردیده است که امید به آینده و یافتن شغل مناسب نسبت به سطح تحصیلات در میان مردم بلوچ از میان برود و جوانان بلوچ به جای ادامه‌ی تحصیلات عالی که مستلزم صرف سال‌های زیادی از عمر و منابع مالی فراوان است، برای تأمین معاش روزانه به کارهای کاذب و خطرناکی چون حمل و نقل مواد سوختی دست بزنند.

به تمامی این موارد باید محرومیت جمعیت قابل توجهی از کودکان بلوچ از شناسنامه را اضافه نمود، که نتیجه‌ی آن عدم برخورداری از حق آموزش برای این کودکان، با وجود استعدادهای زیاد است و علاوه بر این، آن عده‌ای که دارای شناسنامه بوده و امکان شرکت در کلاس‌های درس را دارند نیز باید نگاه نژادپرستانه‌ی تعداد زیادی از آموزگاران سطح ابتدایی غیر بلوچ را تحمل کنند. بلوچستان حدود ۲۸۰۰۰۰۰ نفر جمعیت (عمدتاً سنی‌مذهب) دارد و محروم‌ترین استان ایران شمرده می‌شود. آمارهای سالانه در چند سال اخیر همواره جمعیت زیر خطر فقر مطلق در این استان را بیش از ۴۵ درصد اعلام کرده است. اعمال محدودیت‌های مذهبی، سرکوب گسترده و اعدام مخالفان حکومت و حضور گسترده نیروهای نظامی در مناصب محلی و اجرایی، در کنار پیامدهای ناشی از خشکسالی گسترده سبب شده است که مردم استان بلوچستان و سیستان همواره با بحران‌های متعددی درگیر باشند.

اگر به تاریخ ۴۳ سال گذشته نظری اجمالی نمایم متوجه خواهیم شد که جنایات متعددی ورای ظلم و ستم مضاعف، عقب نگه داشته شدن این منطقه از لحاظ درمانی، زیرساختهای اقتصادی، اجتماعی، آموزشی، کوچ اجباری و دادن همان میزان شغل و کار کم دولتی به غیر بومیها؛ در حق خلق بلوچ توسط حاکمیت با محوریت اسلام سیاسی شیعه روا داشته شده که شاید آخرین آن که مسبب واکنش شدید مردم گشت، تجاوز سرهنگ ابراهیم کوچک زائی به یک دختر ۱۵ ساله بلوچ در مهرماه ۱۴۰۱ بود. اتفاقی که چندان جدید نبوده

و همواره در این منطقه شاهد آن بوده‌ایم اما این بار با همصدایی تمامی معترضان ایران به مرگ حکومتی ژینا امینی در تهران مصادف گشت و بیشتر رسانه‌ای شد. اعتراضاتی که با پشتیبانی تعداد کثیری از سران قبایل و طوایف مواجه گشت تا اینکه در تاریخ ۵ آبان به کشتار بیش از صد نفر معترض بلوچستانی انجامید و به جمعه خونین زاهدان نام برده شد. کم کم دامنه اعتراضات به موازات دیگر شهرهای ایران شعله ور گشت، هر چند نیروهای سرکوبگر مثل سابق عناوین مختلف تجزیه طلب، مهره دست نشانده نیروهای خارجی، اغتشاشگر و قلدر را برای آنان به کار برد و با خشونت بیشتری با معترضان برخورد نمودند. اما بازتاب اعتراضات خلق بلوچ آن بود که در دیگر شهرها از استقامت و مبارزات مردم زاهدان تقلیل به عمل آمده و شعارها نشان از اتحادی بود که برای اولین بار چون مردمی متحد به دور از تمامی تفاوت‌مندیهای منتصب شده توسط دولت در جهت تفرقه، ترس و انزجار در جهت جلوگیری نمودن از اتحاد آنها، خیابانها را سنگر نموده و بانگ آزادی سر دادند. در همین دوران دیدیم که تحت حاکمیت حکومت شکنجه و اعدام که به درازای حکومتش از روابط و قوانین مرد و پدر سالارانه این منطقه سنتی سوء استفاده سیاسی نموده و عرصه را بر زنان صد چندان تنگ نموده بود، پسر جوانی در صفوف نمازگزاران تابلویی در دست گرفته بود که منقش به شعار زن زندگی آزادی بود. شعاری که مستقیماً ریشه جهل، نابرابری، استعمار، ستیز با زندگی و طبیعت را نشانه رفته و کاملاً فرا قومی، ملیتی، جنسی، آیینی و جغرافیاییست و توانسته نقطه مشترکی در مبارزات کل ایران گردد. در این دوران پر شور انقلابی حضور زنان بلوچ بسیار مورد نقد قرار گرفت. به همین جهت در آغاز این گفتار سعی نمودیم ریشه‌های استعمار، قدمت تاریخی و دامنه وسیع جغرافیایی آن هر چند مختصر را یادآوری نماییم که دلایل بارز عدم حضور زنان را نشان می‌دهد. زنانی که قسمت اعظم آمار بی سوادی آن منطقه را تشکیل می‌دهند و جز در سطح بسیار محدودی آنهم در زمینه صنایع دستی، سوزن دوزی و شعر سرایی نمیتوان به اطلاعات بیشتری از آنان دست یافت. اما همگان شاهد آن بودیم که چگونه با دستان پر خویش اولین طیف شعار نویسان شبانه بلوچستان گشتند و فیلمهای کوتاهی از سوزاندن چادر را از خود

در کانالهای خبری پخش نمودند. زنانی که به جرم جنسیت و ملیت بالاترین آمار فقر و بیکاری را دارا میباشند، بازمانده خانواده‌هایی هستند که جوانانشان در ماشینهای سوخت به آتش کشیده شده است و یا نان آوار خانواده‌های به جرم قاچاق اعدام گشته‌اند و همواره در تندر زندگی صعب و طاقت فرسا، ستون نگه دارنده سقفهای کپر خویش و فرزندان خود بوده‌اند.

در این دوران فیلمی کوتاه از مادری بلوچی پخش شد که عکس ۳.۴ کوچکی از فرزند اعدامیش را در دست داشت و رو به دوربین فیلمبردار گرفته بود، مادری که در همان فیلم کوتاه کل حاکمیت را به چالش کشید. محله‌ای غرق در کمبود، کپره‌های نیمه آرفته، زنی بادستان ترک برداشته با عکس دل‌بندش که حتی پس از مرگ و به رسم یادگار توان مالی بزرگ نمودن عکس و در قاپ انداختنش را نداشت. کودکان و نوجوانانی در فیلم مشهود بودند که همگی ژنده پوش بوده و دمپایی پاره‌ای به پا داشتند، در دستانشان نه دوربین و نه تلفنی دیده میشد و این شاید یکی دیگر از دلایل عدم حضورشان در جهان مجازی و کانالهای خبریست که وسیله‌ای برای ثبت چهره فقر دارند یا اعتراضشان را دارد.

کمبود امکانات پزشکی و اماکن ابتدایی درمان، بی سواد و ترک تحصیل به علت نداشتن شناسنامه، مدارس خشت و گلی، کپر نشینی و هوتکها، همگی پرده از تابلوی غم انگیزی برمی‌دارد که در آن هر ملت و مردم دیگری الا ملت سخت کوش بلوچ می‌بود تا کنون حتما به فراموشی سپرده شده و کاملا از بین میرفتند. اما مردم بلوچ همچنان پویا و زنده با وصف تمامی مشکلات همواره مطالبه گر بوده و از سرزمین و فرهنگ خود دفاع نموده‌اند و امروز زنان نیز به مرحله‌ای از رشد و ارتقاء سیاسی خود گشته‌اند که با ذغال بر دیوارهای کاه‌گلی شعار جنین، زند، آزاتی می‌نویسند و همراه موج فراگیر انقلاب گشته‌اند. زنانی که شاید تا به امروز برای نان، سوزندوزی پیشه نموده و یتیم پروری را یگانه وظیفه خود در جهت سرپا نگه داشتن جامعه رو به زوال خود میدیدند؛ اما امروز شاید در سایه ارتباط بیشتر با جامعه و بیرون از چهار دیواری محصور به دور خود، تشکل یابی و قدم در خیابان نهادن بتوانند به بازوی اصلی و کاری انقلاب گرسنگان بدل گردند و رهبریت را از علما و سرداران

قبایل و عشایر بلوچستان سلب نمایند. مردان صاحب قدرتی که در تمامی جنایات اگر شریک جرم نبوده اند اما نقش اصلی را در فرونشاندن خشم مردم ایفا نموده‌اند. از اعتراضات گسترده در دزآپ، تا کشتار سراوان، از واقعه کشتار شمسر تا جنایتی که در پهره روی داد، از واقعه قتل کودکان بلوچ در چابهار و در این اواخر قتل دختر بچه ۸ ساله مونا نقیب و کشتار جمعه سیاه زاهدان همگی سخن از دوران بیداری و مشارکت مستقیم زنان، این پتانسیل خفته در بطن جامعه استعمار شده بلوچستان دارد که نمونه‌هایی چون شاری بلوچ را در کارنامه مبارزاتی خود دارند.

زن بلوچ زنی است همانند زنان جوامع دیگر و فرهنگ‌های متفاوت، با همان حال شور و شوق و حماسه و عشق، فرهنگ و هنر، ذهن توانمند و داستان خلاق، مدیریت و رهبری جامعه و خانواده که تلاش برای رهایی ملت از مذلت و جهالت و نادانی را می‌توان در بررسی کارنامه درخشان زنان بلوچ به خوبی یافت. با توجه به جایگاه زنان در حماسه های بلوچی می‌توان گفت که زنان بلوچ اهل رزم هستند، سلاح در دست میگیرند و دوشادوش مردان جنگیده‌اند که زنانی چون بانری و لالین گاناز از پیشاهنگان در این زمینه‌اند. با مطالعه آثار حماسی ملت بلوچ بیش از پیش به نقش کلیدی زنان در تمامی ارکان جامعه و سیاست پی خواهیم برد مسائلی که متاسفانه از چشم دیگر ملل ساکن فلات زاگرس به دور مانده و شاید مسبب اصلی آن گشته که امروز عدم حضور پررنگ زنان بلوچ در اعتراضات را عادی انگاریم.

در منطقه‌ای مانند بلوچستان که میزان آگاهی و حق طلبی زنان به سبب عوامل بسیاری مانند باورها و بینش‌های وارداتی، از امکان رشد و ترقی کمتری برخوردار بوده است. زنان در بلوچستان تحت ستم‌های به مراتب بیشتری هستند. حال آنکه در سنت سکولار، اخلاقگرا و برابری طلب ملت بلوچ، زنان از جایگاهی برابر نسبت به مردان برخوردار بوده‌اند. آنچه امروز در جامعه‌ی مرد و دین سالار شده‌ی بلوچستان شاهد هستیم نتیجه‌ی فرهنگ وارداتی است که پس از اشغال بلوچستان جامعه‌ی بلوچستان را دستخوش تغییرات ناخوشایند نموده است. سیاستی کلیشه‌ای که نسبت به دیگر ملیتها در سیستم دولت - ملت روا داشته‌اند و البته در هر منطقه به نسبت بستر سیاسی جایگاه

زن و درجه اجحاف نسبت به آنان متفاوت می نماید اما در کل سیاست برخورد تقریباً همگون است. انکار و نادیده گرفتن حقوق زنان به مثابه انسان و دارا بودن حقوق برابر با مردان، ستمی بزرگ بوده و یکی از مهمترین دلایل فقر و عقب افتادگی اجتماعی در جهان است. در بسیاری از جوامع، زنان از خشونت، نابرابری و نداشتن حق انتخاب در زندگی رنج می برند. در جوامعی همانند بلوچستان که مردم از ستم ها و تبعیض های فراوانی رنج می برند، نتیجتاً بر زنان ستم بیشتری روا داشته می شود.

در تاریخ بلوچستان، زنان در کنار مردان از نقش قابل تقدیری در اجتماع برخوردار بوده اند. با انضمام بلوچستان غربی به جغرافیای سیاسی ایران، زنان با ستم سیستماتیک و مضاعفی مواجه شده اند، ستمی که با استقرار حاکمیت جمهوری اسلامی ایران شدت یافته است. در فرهنگ مردسالار جامعه بلوچستان، بخش مرتجع جامعه از قوانین تبعیض گرایانه و مردسالارانه حکومت جمهوری اسلامی ایران برای به حاشیه راندن زنان در عرصه های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی به نفع خود بهره میبرند. متأسفانه ستم های رنگارنگ در جامعه مردسالار بلوچستان، آنچنان لایه هایی از تبعیض علیه زنان را شکل داده است که نابرابری جنسیتی برای بسیاری از آنان امری طبیعی و موجه بنظر می آید. اما علیرغم همه ی این ستم ها، فراوانند زنان بلوچی که با سخت کوشی در عرصه های مختلف اجتماعی و اشتغال، توانایی های خود را به اثبات رسانده اند. با عقب نگاه داشتن هدفمند ساختارهای اقتصادی و اجتماعی جامعه ی بلوچستان توسط رژیم و نگاه امنیتی حاکمیت به منطقه، از کار سازمان ها، مراکز و نهادهای مدافع حقوق زنان بلوچ ممانعت به عمل آمده است و این بدان معناست که زنان بلوچ علاوه بر ستم جنسیتی از ستم ملی نیز رنج می برند.

به دلیل نبود امکانات آموزشی کافی، درصد بالایی از زنان بلوچ از آموزش محروم شده اند و جذب بازار کار که در کنترل دولت است نمی گردند. تعداد زنان دارای آموزش عالی مشغول به کار در ادارات دولتی به دلیل تبعیض های حکومتی و جذب غیر بومی ها با هدف به هم زدن بافت جمعیتی بسیار محدود است. در پست های تصمیم گیرنده ی دولتی زنان بلوچ نمی توانند حتی حضور کم رنگی داشته باشند. بدین سان آن ها به شهروندان درجه ی دوم و

سوم تبدیل شده‌اند. با وجود تمام موارد ذکر شده، زنان بلوچ به خوبی نشان داده‌اند که نه تنها شایستگی برابری با مردان را دارند بلکه در بعضی از موارد از توانایی‌های بیشتری برخوردارند. مادر میر گمبَر، مادر دوّدا و بالانچ، بانلی مادر ملک میران و گل بی بی خواهر دادشاه و بسیاری دیگر از شیرزنان بلوچی بوده‌اند که صلاحیت و شایستگی خود را در میدان مبارزه نشان داده و آن را به اثبات رسانده‌اند. جای بسی خوشحالی است که جامعه‌ی زنان بلوچستان نشان داده است حاضر به تسلیم شدن در مقابل قوانین و سنن زن ستیزانه نمی‌باشد. زنان بلوچ باید ایمان بیاورند که تغییر در سرنوشت آنها در دست مردانشان نیست بلکه آنها هستند که باید تغییر ایجاد کنند و به خودباوری برسند. تغییر در نگرش خود ایجاد نمایند، تغییر در باورهایشان نسبت به خودشان، نسبت به توانایی‌هایشان و نسبت به آنچه که در جامعه شاهد و قربانی آن هستند.

وقت آن است که زنان بلوچستان نیز مثل دیگر زنان جهان، زنانیت خود را باور کنند و به آن بعنوان قدرت بنگرند نه یک ضعف. وقت آن است که زنان بلوچ نیز در کنار دیگر زنان جهان برای حق مساوات در جامعه مبارزه کنند و مردان آگاه و آزاده نیز در این راه آنها را همراهی کنند تا شاهد جامعه‌ای باشیم که مبنای آن بر اساس توانایی‌های شخصی و نه جنسیتی باشد. شرایط سیاسی امروز در ایران ایجاب میکند که همه با هم متحدانه در مقابل تمامی بایدها و نبایدها به انقلاب بپیوندیم. اگر در کوردستان نام ژینا به اسم رمز بدل گشت و جرقه انقلاب سراسری شد، در بلوچستان اسم فائزه براهوئی را سرلوح حضور هرچه بیشتر زنان در صفوف اعتراضات و انقلاب قرار دهیم. چرا که نام او به مثابه خط سوم سیاست ورزی در بلوچستان است و همزمان به دو نیروی مردسالار و حاکم بر سرنوشت زنان بلوچ محکم و استوار نه می‌گوید. در دورانی که جمهوری اسلامی و اپوزوسیون مرتجع بلوچستان که اولی طلایه دار اسلام سیاسی شیعه و دیگری نماینده اسلام سیاسی سنی است، سرسختانه مشغول به فعالیت هستند، باید ایستاد. تجارب بسیار سنگین و ارزشمندی از اینگونه حاکمیت در سرار خاورمیانه و شمال آفریقا در دست داریم و ورای این، زندگی برده‌وارانه تحت حاکمیت

اسلام سیاسی شیعه جمهوری اسلامی و به همین سبب تمامی کنش و واکنشها در این دوران از اهمیت بسیار ویژه‌ای برخوردار میباشد. جریان‌های اسلامی، هوتگ‌های فکری جامعه بلوچستان‌اند. نگاه غیرانتقادی به بلوچستان غرق در مردسالاری و سنی‌گری، نگاه ترحم‌آمیز و حقوق بشری به سوژهای قربانی و فاقد اراده است. پس اسم فائزه براهوئی را به خاطر بسپاریم.

به امید روزی که زنان و مردان بلوچ، بلوچستان را از بساط ارتجاع مذهبی پاک نمایند. فراموش نکنیم که هرگاه در جامعه تغییر اجتماعی آغاز گردد، دیگر نمی‌تواند به عقب بازگردد. دقیقا به مثابه کسی که خواندن آموخته، نمی‌تواند بی‌سواد شود؛ کسی را که احساس غرور کرده، نمی‌توان تحقیر کرد. نمی‌توانند مردمی را که دیگر ترسی ندارند، سرکوب نمایند. این تغییر عظیم اجتماعی و ذهنیتی پس از سر دادن شعار «زن زندگی آزادی» در تمام ایران رخ داد. همانگونه که از لحاظ اقتصادی جهان به دوران قبل از کرونا، از منظر تقسیم قدرت جهانی به قبل از مداخله کنفدراسیون روسیه در اوکراین؛ از نظر ارتقاء سیاسی و خواست تغییر بنیادین در جامعه پرگوش و ملیت، ایران هیچگاه به دوران قبل از انقلاب ژینا برنخواهد گشت. پس زمان، زمان بیداری خلقها و در راس آن زنان و جوانان است که آرزویشان زندگی‌ای برابر و آزاد است.

پیام شیر زن بلوچی که بدون پوشاندن صورت در فضای مجازی دیدیم روحی به بزرگی روح و اراده زنان مبارز کوبانی را در افکارمان دمید و نوید بیداری و گسیختن زنجیرهای بردگی را میداد. نوید دوران بیداری خلقها و زنانی که دیگر نمی‌خواهند سایه پنهان باشند را می‌داد. سخنان او هنوز هم در گوشمان نجوا می‌کند که میگفت: «اگر شما جوانان و مردان بلوچ نمی‌توانید بجنگید تفنگ را به ما بدهید تا ما بجنگیم و شما مردان درخانه آشپزی کنید. قبل از اینکه عوامل بی‌ناموس حکومتی وارد خانه‌های ما بشن ما بجنگیم». و این درعرف فرهنگ عشایری کنایه سنگینی است به مردانی که تسلیمیت را قبول نموده‌اند.

لیست اسامی شهدای سیستان و بلوچستان ۱۱۸ نفر

- هستی نارویی، فرزند بلال، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید. بر اثر استنشاق گازهای سمی اشک آور به شهادت رسید.
- مونا نقیب، ۸ ساله، در ۲ آبان بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر در سراوان به شهادت رسید.
- پارمیس همنوا، دانش آموز اهل ایرانشهر، در ۳ آبان بر اثر ضرب و شتم در مدرسه بدلیل پاره کردن عکس خمینی، به شهادت رسید.
- آرمان حسن‌زهی، در ۱۱ مهر بر اثر تیراندازی از هلیکوپتر نظامی در زاهدان به شهادت رسید.
- ابراهیم گرگیج، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- ابوبکر عزیزهی فرزند عبدالشکور، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- ابوبکر نهتانی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- احمد سارانی فرزند امان‌الله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- احمد سرگلزایی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- احمد شه‌بخش، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- اسماعیل آبی‌ل فرزند رحمان، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- اسماعیل حسین‌زهی فرزند محمدسلیم، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- اقبال شهنوازی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به

شهادت رسید.

• امید سارانی فرزند خالقداد، ۱۳ ساله در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به ناحیه سینه در زاهدان به شهادت رسید.

• امید صفرزهی فرزند نعیم، ۱۷ ساله بدون شناسنامه، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به ناحیه سر و گردن در زاهدان به شهادت رسید.

• امید نارویی فرزند غلام نبی، ۱۶ ساله دانش آموز پایه نهم اهل زاهدان، در ۶ آبان بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

• امیر شهنوازی فرزند احمد، در ۶ آبان در زاهدان به شهادت رسید.
• امیرحمزه شهنوازی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• امیرحسین پرنیان (میرکازه‌ریگی) فرزند ابراهیم، ۱۹ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید. (شلیک از پشت به ناحیه سر و قلب)

• امیرمحمد گمشادزهی فرزند قادر، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• امین‌الله قلجایی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• امین گله‌بچه، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• بلال آتشینی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• بلال محمد آتشینی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• بلال رخشانی فرزند عبدالواحد، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• بلال محمد عالی زهی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• بهزاد ریگی فرزند رضا، ۳۰ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر

- به ناحیه سر در زاهدان به شهادت رسید.
- جابر شیروزی فرزند احمد، ۱۲ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- جلیل رخشانی فرزند مجید، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- جلیل قنبرزهی (شه‌بخش) فرزند عبدالرحمان، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- جلیل محمدزهی فرزند عبدالرحمن، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- جمال عبدالناصر محمدحسینی (براهویی)، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- جواد پوشه فرزند احمد، ۱۱ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- حامد باجی زهی (براهویی)، اهل زاهدان، در ۱۰ مهر بازداشت شده و سپس زیر شکنجه مأموران سرکوبگر در ۲۵ مهر به شهادت رسید.
- حمزه نارویی فرزند محمد، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- حمید عیسی‌زهی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- حمید نارویی فرزند رشید، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- حمید نارویی فرزند محمدعلی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- حیدر نارویی رشید فرزند محمدعلی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- خدانور لجه‌ای فرزند عیسی، ۲۷ ساله اهل زاهدان، در ۱۰ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- خلیل قنبرزهی فرزند علی‌گور، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در

زاهدان به شهادت رسید.

• دانیال شه بخش فرزند عبدالحمید، ۱۱ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر با یک گلوله به قلب، در زاهدان به شهادت رسید.

• ذوالفقار جان حسن‌زهی، در ۱۱ مهر زاهدان به شهادت رسید.

• رافع نارویی، ۲۳ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• ریاست بادل بلوچ، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• سامر هاشم‌زهی فرزند نبی، ۱۶ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• سامی هاشم‌زهی ۳۳ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• سدیس کشانی، ۱۴ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• سلمان ملکی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• سلیمان عرب فرزند سردارمحمد، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• صلاح‌الدین گمشادزهی فرزند نعمت‌الله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• صمد شاه‌زهی فرزند شیرعلی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• عادل بریچی ۱۵ ساله اهل منطقه شیرآباد زاهدان، در ۶ آبان بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

• عبدالجلیل رخشانی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• عبدالخالق (عمر) شهنوازی فرزند محمدشریف، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

- عبدالرحمن بلوچی خواہ فرزند شاہیدر، ۸ مہر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شہادت رسید.
- عبدالصمد براہویی (عیدوزھی) فرزند سخی داد، در ۸ مہر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شہادت رسید.
- عبدالصمد ثابتی زادہ (شاہوزھی) فرزند شیرعلیدر، ۸ مہر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شہادت رسید.
- عبدالغفور دہمردہ، در ۸ مہر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شہادت رسید.
- عبدالغفور نوربراہویی فرزند ظاہر، در ۸ مہر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شہادت رسید.
- عبداللہ شہ بخش فرزند جمعہ، در ۸ مہر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شہادت رسید.
- عبداللہ نارویی فرزند عبدالمجید، در ۸ مہر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شہادت رسید.
- عبدالمجید ریگیدر، ۸ مہر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شہادت رسید.
- عبدالملک شہ بخش، در ۸ مہر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شہادت رسید.
- عبدالمنان رخشانی، در ۸ مہر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شہادت رسید.
- عبدالوحید توحیدنیا فرزند رحیم، در ۸ مہر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر بہ قفسہ سینہ در زاهدان بہ شہادت رسید.
- عزیزاللہ گُبدانی فرزند حبیب اللہ، در ۸ مہر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان بہ شہادت رسید.
- علی براہویی ۱۲ سالہ، فرزند عمر اہل زاهدان، در ۸ مہر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر بہ ناحیہ سر و گردن در زاهدان بہ شہادت رسید.
- علی عاقلی (نارویی) ۲۸ سالہ، در ۸ مہر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان بہ شہادت رسید.

- علی اصغر گودبیگلو، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- علی اکبر براهویی فرزند خان محمد، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- علی اکبر حلقه بگوش، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- عمر شهنازی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- عمران حسن زهی فرزند علی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- عمران شه‌بخش فرزند عبدالقیوم، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- فرزاد شه‌بخش فرزند ابراهیم، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- گنگوزهی ریگی (نام نامشخص)، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- لال محمد آنشینی فرزند شریفدر، ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- لال محمد عالی زهی فرزند ظریف، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- ماه‌الدین شیروزی، در ۱۱ مهر در کریم آباد زاهدان به شهادت رسید.
- متین قنبرزهی (گرگیج) فرزند بندو، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- مجید بلوچزهی شه‌بخش فرزند مهران‌الله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- محراب دولت پناه، در ۲ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به سر مجروح و پس از ۷ روز در ۹ مهر به شهادت رسید.
- محسن گمشادزهی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به

شهادت رسید.

• محمود براهویی فرزند موسی، ۱۸ ساله اهل شیرآباد، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• محمد براهویی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• محمد درخشانی فرزند عبدالقادر، ۱۲ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• محمد ریگی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• محمد شه‌بخش (میربلوچ زهی)، در ۳ آبان در خاش به شهادت رسید.

• محمد قلیجایی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• محمد اقبال نائبزهی (شهنوازی) فرزند نیازمحمد، (فاقد شناسنامه/۱۶ ساله)، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• محمد امین گمشادزهی فرزند عبدالواحد، ۱۷ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• محمدرضا ادیب‌توتازهی فرزند سید محمد، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• محمد صدیق نارویی فرزند سراج‌الدین (رافع نارویی)، ۲۳ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• محمد علی اسماعیل‌زهی (شه‌بخش) فرزند عبدالواحد، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• محمد علی گمشادزهی فرزند عبدالواحد، ۱۸ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• محمد فاروق رخشانی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

• محمود شهنوازی فرزند امان‌الله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

- محمود حسن‌زهی، در ۱۱ مهر در زاهدان به شهادت رسید.
- محی‌الدین شه‌بخش فرزند محمدکبیر، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- مرتضی حسن‌زهی، در ۱۱ مهر با شلیک هلیکوپتر نظامی در زاهدان به شهادت رسید.
- مرتضی زئی، در ۱۱ مهر با شلیک هلیکوپتر نظامی در زاهدان به شهادت رسید.
- مصطفی بریچی فرزند حسن، ۲۴ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به ناحیه قلب در زاهدان به شهادت رسید.
- منصور رخشانی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- موسی آتشینی فرزند عزیز، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- موسی ویراء (نارویی) فرزند عبدالقیس، ۱۸ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- مولوی یوسف رئیسی، در ۶ آبان بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- مهدی آتشینی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- میرشکار (نام نامشخص /کودک ۲ ساله)، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- نجم‌الدین تاجیک فرزند حفیظ‌الله (مهاجر افغانستان)، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- نعمت‌الله گُبدانی فرزند رحمت‌الله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- واحد گمشادزهی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

- وحید هوت، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- یاسر بهادرزهی، ۱۷ ساله، در ۱۳ آبان در خاش به شهادت رسید.
- یاسر شاهوزهی، ۱۶ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به قلبش در زاهدان به شهادت رسید.
- یاسر شه‌بخش فرزند تاج‌محمد، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- یونس سلحشوران (میربلوچ زهی) فرزند انور، اهل نازیل، ۱۳ آبان در خاش به شهادت رسید.
- یونس نارویی، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.

آزادی از کودکی آغاز می‌گردد



رهبر آپو بیان میدارد که خیال آزادی از دوران کودکی آغاز می‌شود. ما تداعی این جمله را در طول این ۶۰ روز مبارزه در شرق کوردستان و ایران مشاهده نمودیم. شهیدانی که علی رغم سن کمشان، اما تهاجمات حاکمیت ایران را به خوبی لمس کرده بودند و در کنار زنان و جوانان و سایر اقشار جامعه فریاد ژن ژیان نازادی سر دادند. لازم به یادآوری است که منظور از کودک تمامی افراد زیر ۱۸ سال می‌باشد.

اسامی کودکان شهید به ترتیب حروف الفبا

- آرنیکا قائم مقامی، ۱۷ ساله اهل تهران، در ۲۰ مهر بر اثر ضربات باتوم به کما رفت و پس از ده روز به شهادت رسید.
- آیناز جواهری، ۱۵ ساله اهل کرمانشاه، در ۱۶ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- ابوالفضل آدینه زاده، ۱۶ ساله، در ۱۶ مهر مقابل دانشگاه فردوسی مشهد بر اثر شلیک ۲۴ تیر ساچمه‌ای از سوی مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- ابوالفضل باثو، ۱۶ ساله اهل قائم شهر، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک گلوله به قلبش به شهادت رسید.
- امیر مهدی فرخی پور، ۱۷ ساله اهل تهران، در ۶ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در پارک لاله تهران به شهادت رسید.
- احسان خواجه‌ای دره بالایی، ۱۵ ساله، در ۱ آبان بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در دزفول به شهادت رسید.
- احسان علیبازی، ۱۶ ساله اهل ایلام، در ۱ مهر بر اثر ۱۲ گلوله مأموران سرکوبگر در شهر قدس به شهادت رسید.
- اسرا پناهی، ۱۵ ساله اهل اردبیل، در ۲۰ مهر در دبیرستان شاهد، مورد ضرب و شتم قرار گرفت و در اثر جراحات وارد شده به شهادت رسید.
- امید سارانی فرزند خالقداد، ۱۳ ساله در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران

- سرکوبگر به ناحیه سینه در زاهدان به شهادت رسید.
- امید صفرزهی فرزند نعیم، ۱۷ ساله بدون شناسنامه، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به ناحیه سر و گردن در زاهدان به شهادت رسید.
 - امید نارویی فرزند غلام نبی، ۱۶ ساله دانش آموز پایه نهم اهل زاهدان، در ۶ آبان بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - امیرحسین بساطی، ۱۵ ساله اهل کرمان، در ۱۰ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - امیرعلی فولادی، ۱۶ ساله اهل اسلام آباد غرب، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - امین معرفت (معروفی)، ۱۶ ساله اهل اشنویه، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به ناحیه سر به شهادت رسید.
 - پارسا رضادوست، ۱۷ ساله اهل هشتگرد، در ۱ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - پویا (علی) احمدپور پسیخانی، ۱۷ ساله اهل رشت، در ۱ مهر بر اثر ضربه باتوم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - جابر شیروزی فرزند احمد، ۱۲ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
 - جواد پوشه فرزند احمد، ۱۱ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
 - دانیال شه بخش فرزند عبدالحمید، ۱۱ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر با یک گلوله به قلب، در زاهدان به شهادت رسید.
 - دیانا محمودی، ۹ ساله اهل پیرانشهر، در ۸ آبان به شهادت رسید.
 - رضا خوشنود هولاری، ۱۶ ساله اهل ساری، در شهریور در جریان اعتراضات ساری به شهادت رسید.
 - روشنا (هلن) احمدی، ۸ ساله اهل بوکان، بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - زکریا خیال، ۱۶ ساله اهل پیرانشهر، در ۲۹ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

- سارینا اسماعیل زاده، ۱۶ ساله اهل مهرشهر، در ۳۰ شهریور با ضربات متعدد باتوم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- سارینا ساعدی، ۱۶ ساله اهل سنه، در ۴ آبان بر اثر ضربات متعدد باتوم به شهادت رسید.
- سامر هاشمزهی فرزند نبی، ۱۶ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- سپهر بیرانوند، ۱۷ ساله اهل خرم آباد، در ۱۸ آبان به شهادت رسید.
- سدیس کشانی، ۱۴ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- سیاوش محمودی، ۱۶ ساله اهل تهران، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- سید مهدی موسوی، ۱۵ ساله اهل زنجان، در ۳۱ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- صدف موحدی، ۱۷ ساله اهل تهران، در ۲ آبان پس از اصابت باتوم به سرش در تهران دچار ضربه مغزی شد و به شهادت رسید.
- عادل بریچی ۱۵ ساله اهل منطقه شیرآباد زاهدان، در ۶ آبان بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- عارف عاشوری، زندانی در زندان لاکان رشت، ۱۷ مهر بر اثر شلیک عوامل زندان به شهادت رسید.
- عبدالله محمودپور، ۱۷ ساله اهل اورمیه، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در روستای بالو به شهادت رسید.
- علی براهویی ۱۲ ساله، فرزند عمر اهل زاهدان، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به ناحیه سر و گردن در زاهدان به شهادت رسید.
- کومار درافتاده، ۱۶ ساله اهل پیرانشهر، در ۸ آبان بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- محمد امینی، اهل اسلام آباد، در ۱۶ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

- محمد زمانی، ۱۶ ساله اهل تهران، بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در سلطان آباد به شهادت رسید.
- محمد قائمی، ۱۷ ساله اهل دزفول، در ۱۵ آبان به شهادت رسید.
- محمد درخشانی فرزند عبدالقادر، ۱۲ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- محمد اقبال نائبزهی (شهنوازی) فرزند نیازمحمد، (فاقد شناسنامه/۱۶ ساله)، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- محمد امین گمشادزهی فرزند عبدالواحد، ۱۷ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- محمد رضا سروری، ۱۴ ساله اهل افغانستان، در ۳۱ شهریور در تهران به شهادت رسید.
- محمد جواد زاهدی، ۱۶ ساله اهل ساری، بر اثر شلیک ۹۵ گلوله ساچمه ای در سر و کمر او، به شهادت رسید.
- مونا نقیب، ۸ ساله، در ۲ آبان بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر در سراوان به شهادت رسید.
- مهدی فرحانی، ۱۷ ساله اهل خرمشهر، در اعتراضات آبادان بازداشت شد و در زیر شکنجه مأموران سرکوبگر به شهادت رسید. پیکر او در ۲ آبان تحویل داده شد.
- مهران رجبی، اهل رشت، در ۱۷ مهر بر اثر شلیک مأموران در زندان رشت به شهادت رسید.
- مهران شکاری، اهل قوشاچای میاندوآب، در ۱۲ آبان در کرج به شهادت رسید.
- مهرزاد بهروز، اهل رشت، در ۱۷ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زندان لاکان رشت به شهادت رسید.
- میرشکار (نام نامشخص /کودک ۲ ساله)، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید.
- میلاد درخشان، اهل روستای کلاچاه از توابع خمام، در ۱۷ مهر در درگیری زندان لاکان رشت در بند ۸ به شهادت رسید. جنازه او با حضور مأموران

طوری‌که فقط صورتش دیده شود به خانواده تحویل و به خاک سپرده شد.

- نیکا شاکرمی، ۱۷ ساله اهل خرم‌آباد، در ۲۹ شهریور در تهران مفقود شده و روز ۷ مهر پیکر او درحالی‌که صورتش متلاشی شده، بینی اش له شده و جمجمه اش بر اثر ضربات باتوم شکسته بود در کهریزک پیدا شد.
- نیما شفیق دوست، ۱۶ ساله اهل سلماس، در ۱۳ مهر در اعتراضات سراسری در اورمیه مجروح و در زیرزمین خانه اش بستری شد، وی را بازداشت کردند و روز ۱۳ مهر پیکرش را تحویل دادند.
- نیما نوری، ۱۷ ساله اهل کرج، در ۱۲ آبان بر اثر اثابت گلوله مأموران سرکوبگر به سینه و ران، به شهادت رسید.
- یاسر بهادرزهی، ۱۷ ساله، در ۱۳ آبان در خاش به شهادت رسید.
- یاسر شاهوزهی، ۱۶ ساله، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به قلبش در زاهدان به شهادت رسید.

ژن
ژيان
ژازادى



همانطور که می‌دانیم نقطه عطف این پروسه‌ی انقلاب، حضور و پیشاهنگی گسترده زنان بود. زنان بسیاری در این راه شهید گشتند تا راه را برای رسیدن به آزادی هموارتر سازند. هر چند که نباید تنها به ذکر نام شهیدان اکتفا نمود، بلکه توسعه مبارزه و صیانت از آن، برای گرامیداشت یادشان سرمشق و الگوی تمام مبارزان راه آزادی خواهد گردد.

اسامی زنان شهید به ترتیب حروف الفبا

• ژینا امینی، ۲۲ ساله اهل سقز، در ۲۲ شهریور در اثر ضربات مأموران گشت ارشاد دچار شکستگی جمجمه و مرگ مغزی شد و در ۲۵ شهریور در تهران به شهادت رسید.

• آرنیکا قائم مقامی، ۱۷ ساله اهل تهران، در ۲۰ مهر بر اثر ضربات باتوم به کما رفت و پس از ده روز به شهادت رسید.

• آیناز جواهری، ۱۵ ساله اهل کرمان، در ۱۶ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

• اسرا پناهی، ۱۵ ساله اهل اردبیل، در ۲۰ مهر در دبیرستان شاهد، مورد ضرب و شتم قرار گرفت و در اثر جراحات وارد شده به شهادت رسید.

• الهه رستگار، اهل تبریز دانشجوی دانشگاه علوم پزشکی تبریز

• بهناز افشاری، ۲۳ ساله اهل پاکدشت ورامین، دانشجوی دانشگاه شریعتی، در روز ۳ آبان برای شرکت در اعتراضات از خانه خارج شد و هیچگاه به خانه بازنگشت. به گفته منابع مطلع در ۴ آبان بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

• پارمیس همنوا، دانش آموز اهل ایرانشهر، در ۳ آبان بر اثر ضرب و شتم در مدرسه بدلیل پاره کردن عکس خمینی، به شهادت رسید.

• پریسا بهمنی، جراح عمومی اهل زنجان، در ۴ آبان بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر مقابل ساختمان نظام پزشکی به شهادت رسید.

• حدیث نجفی، ۲۳ ساله اهل کرج، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.

• حنانه کیا، ۲۳ ساله اهل نوشهر، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر

- در تهران به شهادت رسید.
- دیانا محمودی، ۹ ساله اهل پیرانشهر، در ۸ آبان به شهادت رسید.
 - روشنا (هلن) احمدی، ۸ ساله اهل بوکان، بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - سارینا اسماعیل زاده، ۱۶ ساله اهل مهرشهر، در ۳۰ شهریور با ضربات متعدد باتوم مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - سارینا ساعدی، ۱۶ ساله اهل سنه، در ۴ آبان بر اثر ضربات متعدد باتوم به شهادت رسید.
 - سپیده حسنی سولدوز
 - شیرین علیزاده خوانساری، ۳۶ ساله اهل اصفهان، در ۳۱ شهریور در مازندران بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - صدف موحدی، ۱۷ ساله اهل تهران، در ۲ آبان پس از اصابت باتوم به سرش در تهران دچار ضربه مغزی شد و به شهادت رسید.
 - غزاله چلاوی، ۳۳ ساله اهل آمل، در ۳۰ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به پیشانی به شهادت رسید.
 - فرشته احمدی، ۳۲ ساله اهل سردشت، در ۵ آبان بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر در مهاباد به شهادت رسید.
 - کبری شیخ سقا، ۵۵ ساله اهل روستای دی ملا ساکن مهاباد، در ۵ آبان بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
 - لینا نامور، ۲۱ ساله اهل تهران، بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در تهران پارس به شهادت رسید.
 - مانده جوانفر، ۲۸ ساله اهل رشت، در ۴ آبان بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در رشت به شهادت رسید.
 - مرضیه دشمن زیاری، اهل بوشهر، در ۲۵ مهر در شیراز به شهادت رسید.
 - مونا نقیب، ۸ ساله، در ۲ آبان بر اثر شلیک مستقیم مأموران سرکوبگر در سراوان به شهادت رسید.
 - مهسا موگویی ۱۸ ساله اهل فولادشهر، در ۳۱ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر با گلوله ساچمه ای به شهادت رسید.

- مینو مجیدی، ۶۲ ساله اهل کرمانشاه، در ۲۹ شهریور بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- نادیا عرفانی، ۲۳ ساله اهل کرج
- ناهید مصطفی پور، اهل یاسوج، در تهران به شهادت رسید
- نسرین قادری، ۳۵ ساله اهل مریوان، در ۱۳ آبان بر اثر ضربات متعدد باتوم در تهران به شهادت رسید.
- نسیم صدقی، ۲۳ ساله اهل شاهین دژ، در ۹ آبان بر اثر اصابت گلوله به پیشانی در اورمیه به شهادت رسید.
- نگین صالحی، ۲۶ ساله، در ۱۶ مهر بر اثر ضربات باتوم قبل از رسیدن به درمانگاه در تهران به شهادت رسید.
- نگین عبدالملکی، ۲۱ ساله اهل قروه، در ۲۰ مهر بر اثر ضربات باتوم به سرش در همدان به شهادت رسید.
- نیکا شاکرمی، ۱۷ ساله اهل خرم‌آباد، در ۲۹ شهریور در تهران مفقود شده و روز ۷ مهر پیکر او درحالی‌که صورتش متلاشی شده، بینی اش له شده و جمجمه اش بر اثر ضربات باتوم شکسته بود در کهریزک پیدا شد.
- هدیه نعیمانی، ۲۵ ساله اهل نوشهر، در ۱ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر به شهادت رسید.
- هستی نارویی، فرزند بلال، در ۸ مهر بر اثر شلیک مأموران سرکوبگر در زاهدان به شهادت رسید. بر اثر استنشاق گازهای سمی اشک آور به شهادت رسید.
- یلدا آقافضلی، ۱۹ ساله اهل تهران، در اعتراضات دستگیر شده و در ۲۱ آبان دو روز پس از آزادی از زندان در خانه درگذشته است. هرچند مرگ او خودکشی اعلام شد اما به گفته منابع محلی در اثر شکنجه های زیاد جان خود را از دست داده است.

در پی انقلاب جاری، در شهرهای مختلف ایران و شرق کوردستان، شعارهای مختلفی سر داده شد. از آن جهت که جامعه‌ی شرق کوردستان و ایران آگاه شده و به این نتیجه رسیده است که تا مسأله زنان در جامعه حل نشود، مسأله آزادی آن جامعه نیز حل نخواهد شد. از همین رو بود که شعار ژن ژیان ئازادی (زن زندگی آزادی) به اصلی ترین شعار انقلاب مبدل گشت و از شروع قیام در شهرهای مختلف سر داده شد. البته در کنار این شعار، شعارهای مختلف دیگری سر داده شد که محوریت شعارها بیشتر حول مسأله زنان و مخالفت با حکومت جمهوری اسلامی و اتحاد میان خلق ها بود.

فهرست شعارها به ترتیب حروف الفبا

آبان ماه خونه، سید علی سرنگونه
آخوند عبا رو گذاشته، اسلحه شو برداشته
آذربایجان اُیاق دی، کوردستانا دایاق دی (آذربایجان بیدار است، پناه کوردستان است)

آره انقلاب ترس داره؛ آره این دفعه فرق داره!
آزادلیق، عدالت، ملی حکومت (آزادی، عدالت، حکومت ملی)
آزادی اندیشه، از پنجره نمی شه!

آهای آهای سرکوب گرا! ما می مومیم و شماها
آهای آهای نشسته ها! مهسای بعدی از شماست
آی دیپلمات تروریست! اینجا دیگه جای تو نیست!

از شوش تا کوردستان، جانم فدای ایران
از کوردستان تا تبریز، صبر ما شده لبریز
از کوردستان تا تهران، خونین تمام ایران
از کوردستان تا تهران، ستم علیه زنان

اگه با هم یکی نشیم، یکی یکی تموم می شیم
اگه باهم یکی نشیم، یکی یکی کشته می شیم
امسال سال خونه، سیدعلی سرنگونه

اوین شده دانشگاه، تهران شده بازداشتگاه

ای رهبر آزاده! قبرت شده آماده
 ایران شده غرق خون؛ ارتش شده خفه قون
 ایرانی بسه دیگه، غیرتو نشون بده
 ایرانی! داد بزن، حقت رو فریاد بزن
 ایرانیا غرق خون، استادامون خفه خون
 این آخرین پیامه، هدف خود نظامه
 این اعتراض نیست، این انقلاب است
 این نقشه‌ها تکراریه، داعش خود سپاهیه
 این همه سال جنایت، مرگ بر این ولایت
 با اینکه دوریم از وطن، پشت شما ایم هم‌وطن!
 با خون ما نوشتید، ما مهسا رو نکشتیم!
 بسیجی بی‌شرف! ساندیس شرف نمی‌شه
 بسیجی بی‌شرف! گیر می‌افتی ته خط
 بسیجی بی‌غیرت! داعش ما شمایی
 بسیجی جیره‌خور! آخرشه، خوب بخور
 بسیجی و سپاهی، داعش ما شمایی
 بسیجی! برو گم شو
 بسیجی! داعشی! پیوندتان مبارک
 به آبان سلام، به پایان سلام
 به مادرم بگوئید، دیگه دختر ندارد
 بهش نگید اعتراض، اسمش شده انقلاب
 بی‌ز آلیه حاضیروخ، بابکین سربازیوخ (حاضر به مُردن هستیم، سربازِ بابک
 هستیم)
 بی‌کاری، بی‌گاری، حجاب زن اجباری
 بی‌شرف! بی‌شرف!
 بی‌غیرتانشستن، هشتادیا [متولدان دهه هشتاد] تو حبسن
 بی‌غیرت‌ها نشستن، فنی‌هامون تو حبسن
 بژی نازه‌ربایجان، یاشاسن کوردستان
 پویا، ژینا، سارینا؛ انتقام، انتقام

تا آخوند کفن نشود، این وطن و وطن نشود
 تا حرف حق رو گفتیم، صدای تیر شُفتیم!
 تا کوردیک بمیئی کوردستانیش ده میئی
 تجاوز توی زندان، اینم بود توی قرآن؟!
 تجاوز، جنایت، لعنت بر این ولایت
 توپ تانک فشفشه، آخوند باید گم بشه
 توپ تانک مسلسل، دیگر اثر ندارد؛ به مادرم بگوئید، دیگر دختر ندارد
 جمهوری اسلامی، می‌خوایم می‌خوایم
 چهار دهه جنایت، ننگ بر این ولایت
 چهلم مهسا شده، کمر نظام تا شده
 حجاب زور زورکی، می‌خوایم می‌خوایم
 حسین حسین شعارتون، جنایت افتخارتون!
 حکومت اسلامی، می‌خواهیم می‌خواهیم
 حکومت ضد زن، می‌خوایم می‌خوایم
 حیدر حیدر شعارتون، جنایت افتخارتون!
 خونی که در رگ ماست خوراک رهبر ماست
 خامنه‌ای تسلیم شو
 خامنه‌ای حیا کن، مملکتو رها کن
 خامنه‌ای ضحاک! می‌کشیمت زیر خاک
 خامنه‌ای قاتله، حکومتش باطله
 خامنه‌ای یزید شده، یزید روسفید شده
 خونین تمام ایران، از کوردستان تا تهران
 دانشجو می‌میرد، ذلت می‌پذیرد
 دانشجو دستبند به دست؛ خلافاکارا باتون به دست!
 دایه! دایه! وقت جنگه!
 دایه مه‌گری بو پوئه، شهرته ده‌یستینین توئه (به معنای مادر برای فرزندت
 گریه نکن، انتقامش را خواهیم گرفت)
 دریدند و دریدند، شریف رو به خون کشیدند!

دیکتاتور رفتنی‌ست، آبان ادامه دارد
رهایمی، حق ماست؛ قدرت ما جمع ماست
زن، زندگی، آزادی
ژن، ژیان، نژادی
سپاه جنایت می‌کنه، رهبر حمایت می‌کنه!
سخنگو[ی حکومت]! برو گمشو
سقز تنها نیست، سندنچ پشتیبانش است
سکوتِ تو سلاح می‌شه؛ سید علی وحشی‌تر می‌شه!
سکوتِ تو فشنگ می‌شه؛ سپاهی سرکش‌تر می‌شه!
سلبریتی خوش غیرت؛ سکوت به این جنایت؟!
سیستم فاسد نمی‌خوایم، مهمون قاتل نمی‌خوایم
شاهچراغ خون شده، دست نظام رو شده (مرتبط با حمله به حرم شاه‌چراغ)
شاهچراغ، رکس دیگه است، اینم یه نیرنگ دیگه است
شه‌هید نامرئی

عدالت، آزادی، نه به حجاب اجباری
فکر نکنی یه روزه، قرار ما هر روزه
فکر نکنید امروزه، قرار ما هر روزه
قسم به خون مهسا، ایران می‌گردد آزاد
قسم به خون یاران، ایران می‌گردد آزاد
قسم به خون یاران، ایستاده‌ایم تا پایان
کوردستان، کوردستان، چشم و چراغ ایران
کوردستان کوردستان، گۆرستانی فاشیستان
کوشتن له سهر رووسه‌ری، تا بۆ که قۆږ به‌سه‌ری (به فارسی: کشتن برای
روسی، تا کی چنین خاک‌برسری)
گشت ارشاد بهانه است، اصل نظام نشانه است
گشت ارشاد بهانه است، هدف اصل نظام است
گشت ارشاد، گشت کشتار!

ما از ایران نمی‌ریم، ایران رو پس می‌گیریم
ما همه مهسا هستیم، بجنگ تا بجنگیم

مجتبی [خامنه‌ای]! پمیری، رهبری رو نبینی
محاكمه، همین روزاس؛ سید علی، دنبال سوراخ!
مرگ بر جمهوری اسلامی
مرگ بر حکومت بچه‌کش
مرگ بر خامنه‌ای
مرگ بر دیکتاتور
مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر
مهسا امینی! روح شاد
می‌جنگیم می‌میریم، ایران رو پس می‌گیریم
می‌کُشم می‌کشم، هر آن که خواهرم کشت
مُحصّلا رو بردن؛ جنازه‌شو آوردن!
ننگ ما ننگ ما، پلیس‌الدنگ ما
ننگ ما ننگ ما، رهبر‌الدنگ ما
نه روسری، نه توسری، آزادی و برابری
نه شاه‌چپام نه شیخ‌چی، میللت‌چی‌ام میللت‌چی یعنی: نه طرفدار شاه
هستم، نه شیخ، طرفدار ملت
نه شیخ می‌خوایم نه ملا، لعنت به آیت‌الله
نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران
وای به روزی که مسلح شویم!
هر یک نفر کشته شه، هزار نفر پشتشه

خوانندگان گرامی، هدف از انتشار این فایل، شناخت و ارزیابی تاریخ مقاومت و فرهنگ ملت‌هایی است که حاکمیت در طول تاریخ، هویت و اراده‌شان را نادیده گرفته، آن‌ها را نیست پنداشته و از هر نوع راه‌کاری برای سرکوب، سرباز نزده است. اما در برابر سرکوب‌های گوناگون که در طول ادوار مختلف صورت گرفته است، آنچه که موجب گشته، تمام آحاد جامعه و بویژه زنان همچون گذشته و حتی گسترده‌تر از آن پرچم مقاومت را بالا نگه دارند و مبارزه نمایند، همان فرهنگی است که با ذهن و فکرشان عجین شده است. در این اثر سعی بر آن شده که به تاریخ مقاومت خلق‌ها و موانع آن و هویت راستین جامعه، بپردازیم. اگر چه در ایران تفاوت‌مندی‌های ملیتی-مذهبی بسیاری وجود دارد، اما در تمام بخش‌ها، تاریخ مقاومت، سرکوب‌های حاکمیت و رمز اتحاد خلق‌ها، از نقاط مشترک بسیار مطرح آنان است. آنچه که در تمام مناطق مشاهده نمودیم، این بود که تا چه اندازه جامعه و علی‌الخصوص زنان را به قربانی جنگ مبدل ساخته اند. علاوه بر آن دیدیم که سیاست‌هایی همچون فقر، مهاجرت، آسیمیلیسیون، تحریف تاریخ و ... از سیاست‌های اجرایی حاکمیت ایران بوده است. البته که آنان یک سوی این مسئله هستند، مسئله‌ی بنیادین و بسیار مهم، خود جامعه است، زنان اگر امروز پیشاهنگ مبارزات هستند، بخاطر این بوده که آن رگه‌های تاریخی مقاومت که به حیات‌شان جان بخشیده است. انقلابی که امروز از آن صحبت به میان می‌آید، انقلابی است که زنان پیشاهنگان آن هستند. زنان در تاریخ ایران بارها پیشاهنگ قیام و خواهان تغییر بنیادین بوده‌اند. بارها در عرصه‌های گوناگون پیشاهنگی نموده‌اند، اما یا دسترنج و ماحصل مبارزه‌شان، غصب شده است و یا نادیده گرفته شده است. از همینرو می‌توان گفت کسب تجربه از تاریخ از اهمیت خاصی برخوردار است. رهبر آپو در مانیفست تمدن دموکراتیک بیان میدارد که نظام مدت‌هاست که شانس اصلاح از طریق رفرم‌ها را از دست داده است. آنچه که لازم است، یک «انقلاب زن» است که باید در تمامی حوزه‌های اجتماعی صورت گیرد. همان‌گونه که بردگی زنان ژرف‌ترین بردگی است، انقلاب زن نیز باید ژرف‌ترین انقلاب آزادی و برابری باشد. انقلاب زن هم از حیث نظری و هم از حیث عملی، مستلزم ریشه‌دارترین گام‌ها و اقدامات است. قبل از هرچیز یک مبارزه‌ی متوالی و مستمر در برابر ایدئولوژی جنسیت‌گرا لازم است. انقلاب زن همچنین مستلزم مبارزه‌ی اخلاقی و سیاسی در برابر ذهنیت تجاوزگری است که بیست و چهار ساعت در حال جریان می‌باشد.

رهیافت مدرنیته‌ی دموکراتیک در زمینه‌ی مسئله و انقلاب زن، راه‌حلی ایده‌آل و عملی می‌باشد. پروژه‌ی ملت‌های مدرنیته‌ی دموکراتیک، چنان پروژه‌هایی نیستند که بدون زنان طرح و اجرا شوند. بالعکس، انقلاب‌هایی هستند که در هر گام خویش از طریق «سهیم‌نودن زن در فرزاندگی و فعالیت»، تحقق خواهند یافت.

همان‌گونه که ساختن جامعه‌ی اقتصادی با پیشاهنگی زنان تحقق می‌یابد، بازسازی آن نیز مستلزم نیروی کمونال زنان می‌باشد. اقتصاد، پیشه و عمل اجتماعی ذاتی زن می‌باشد. اکولوژی علمی است که تنها از طریق هشیاری و حساسیت‌مندی زنان، با جامعه عجین می‌گردد. هویت زن، هویتی اکولوژیک و هم‌پیوند با محیط‌زیست است. جامعه‌ی دموکراتیک، جامعه‌ای است که مستلزم ذهن و اراده‌ی آزاد زن می‌باشد. آشکار است که مدرنیته‌ی دموکراتیک، عصر «انقلاب و تمدن زنان» است.

بطور کلی می‌توان گفت که درد مشترکی میان خلق‌های ایران، با همه‌ی تفاومندی‌هاشان، وجود دارد و آن نیز ایجاد حیاتی آزاد، بدون تبعیض و سرکوب است. هر ملتی دارای تاریخ خاص خویش است، تاریخی که مستلزم نوشتن از سوی خود جامعه است. تاریخی که متعلق به خود خلق است و نویسندگانش نیز همان خلق هستند. از همین رو تکیه نمودن به تاریخ دموکراتیک و بدور از اقتدار در این روزها از اهمیت خاصی برخوردار است. بدون شک، بر آن باوریم که در هر مکان و زمانی، تکیه بر نیروی ذاتی که همانا جامعه است، می‌تواند ما را به هدفمان که آزادی‌ست، نزدیک نماید.



هدف از انتشار این فایل، شناخت و ارزیابی تاریخ مقاومت و فرهنگ ملت‌هایی است که حاکمیت در طول تاریخ، هویت و اراده‌شان را نادیده گرفته، آن‌ها را نیست پنداشته و از هنر و راهکاری برای سرکوب، سرباز نرده است. اما در برابر سرکوب‌های گوناگون که در طول ادوار مختلف صورت گرفته است، آنچه که موجب گشته، تمام آحاد جامعه و بویژه زنان همچون گذشته و حتی گسترده‌تر از آن پرچم مقاومت را بالا نگه دارند و مبارزه نمایند، همان فرهنگی است که با ذهن و فکرشان عجین شده است.